

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۶۷۳۵	
رده‌بندی دیویی: د ش/ ن ۱۹٤ الف ۷۳۶ن ۴۹۲٫۷۳۶ مرجع ☐	
سرشناسه: دشت بیاضی، محمد کریم بن مصیح الدین، قرن ۱۰ق.، شارح	
عنوان قراردادی: نصاب الصبیان. شرح. فارسی	
عنوان: شرح نصاب الصبیان جهت اطفال مدرسه‌های جدیده	
شرح پدیدآور: —	محمد احمد شیرازی
کاتب: —	تاریخ کتابت: —
محل نشر: تهران	ناشر: احمد شیرازی — تاریخ نشر:
صفحه شمار: ۳۰۶ ص.	مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی	ابعاد: ۹×۱۴ — نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐	…
واقف: آستان قدس رضوی	تاریخ ثبت: اسفند ۸۶
یادداشتها: عنوان دیگر: نصاب الصبیان. شرح شرح دشت بیاضی ناقص الآخر	
موضوع(ها): ۱. ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر، - ٦٤٠ق. نصاب الصبیان - نقد و تفسیر. ۲. زبان عربی - واژه‌نامه‌ها - فارسی.	
شناسه (های) افزوده: الف. ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر، - ٦٤٠ق. نصاب الصبیان. شرح. ب. آستان قدس رضوی، خریداری. ج. عنوان. د. عنوان: نصاب الصبیان. شرح. و. عنوان: شرح دشت بیاضی	
فهرستنگار: لطفی	تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۷



بسم الله الرحمن الرحیم

مخفی نماند که این نسخهٔ مبارکه شرح نصاب
که مستغنی از تعریف است در سابق بطبع
رسیده و مطبوع طباع معلمین مدرسهای
جدیده واقع شده جهة و نایابی انتفاع
و موجز بودن آن نسخهٔ سابق باندک زمانی
تمام شد لهذا اقل المحصلین الحاج شیخ
احمد شیرازی نهایت اهتمام در
مقابله و حسن خط وجودة قرطاس اقدام
در انجام طبع آن در دار الخلافه طهران
نمودم امید که مطبوع خواطر اخوان
واقع شود کتبه اسد الله الموسوی
بدار الخلافه طهران فی شهر محرم الحرام





جهة اطفال مدرسهای جدیده

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان که چون غرض اصلی و مقصود کلی از ایجاد
عالم و خلقت بنی آدم معرفة الله است و این فائده
اکنون مندرج است در طی کلمات عرب
لا غیر چه قران که کتاب خدا ست و آثار و اخبار
ائمهٔ اطهار علیهم السلام جملگی بزبان عربی
پس بر هر کس که طالب فهم کتاب و سنت کم
...ة الله باشد لازم و متحتم باشد

زبان عرب بقدر یکه درک کند و بفهمد
معانی الفاظ عرب را و اس اساس و اصل
اصول این فن شریف دانستن علم لغت عرب
است و در جملهٔ کتب لغویه کتابی که اکثر
نفعا و اظهر فائده باشد مر مبتدئین را بل
منتهی را از کتاب نصاب که ظاهر او انیق و
باطن او عمیق است موجود نباشد و از عجب
و نیست عجب که این نسخهٔ عزیز صحیح و با کم
غلط بدست نمی آید چنانچه واضح و مشهور
است و عزیز تر و نادرتر از نصاب صحیح
کسیکه نصاب دان و عالم بان باشد چه
انصافا ناظم این ابیات و منشی این کلمات
همچون ابن مالک ناظم الفیه نحو اعجاز در
ایجاز نموده و فرو گذار ننموده لغتی را الا

ما شذّ عنه وندر وبناءً على ما ذكر این بنده
عاصی شرمنده خادم اهل علم زین العابدین
الشریف الحسینی الصفوی ابن فتحعلی ابن عبد
الکریم الخوئی غفر الله له ولآبائه که خود را هنوز
در عداد اطفال دبستان می شمارد تقرّباً
الی الله وطلباً لمرضاته دامن همّت بر کمر زده
محض اعانت اطفال وهمسران وهمسیران
خود این نسخهٔ عزیز را بخط نالائق خود با کمال
دقت ورجوع بکتب معتبرهٔ لغت تحریر نموده
بحلیهٔ طبع رسانید امّید که هر کس منتفع گردد
این عاصی را بطلب مغفرت یاد کند واللهمّ
اغفر له ولجمیع المؤمنین والمؤمنات گویند
ومخفی نماناد که این بندهٔ عاصی قناعت
بصرف اعتماد بر صحت نسخهٔ مستنسخ منه

ننموده تا اینکه رجوع بسایر کتب لغت نمود
پس ناظرین باین کتاب با کمال اطمینان ساکن
القلب بارد الفؤاد منتفع شوند والله ولیّ
التوفیق وهو خیر معین ورفیق

هو الله تعالی شأنه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثنای نامحدود وشکر وسپاس
نامعدود حضرت علیم معبود وکریم واجب
الوجود را سزاست که نصاب صبیان گ
انسان را تاج علم الاسماء بر سر نهاده بر مسند
تعلیم انبئهم باسمائهم نشانیده وهر یک
از اصناف اولاد واحفاد او را از یکدیگر اق

قطعهٔ از لغات بیتات منفرد و ممتاز کردانید
و صلوات زاکیات و تسلیمات عالیات
بعدد ذرات کاینات بر شاه کشور عدالت
و ماه انور رسالت که باشارت بنان بلاغت
بیان حاسدان مخذول را عاجز و درمانده
ساخت و بر آل عظام و اصحاب کرام او که به
واسطهٔ سر سنان ایشان لشکر نفس شیطانی
از میدان ضلال و طغیان بیرون تاخت و
سر از پا نشناخت **اما بعد** چنین
گوید بندهٔ قاصر و قاضی محمد بن فصیح بن
محمد المدعو بکریم الله شتر بیاضی که چون
وسیلهٔ وصول بادراک معانی قرآن و طریقهٔ
حصول مقاصد احادیث نبی عربی که سرمایهٔ
سعادت دو جهانی و پایهٔ دولت جاودانی

معرفت اوضاع کلمات تازی است و تازی زبانان
متفاوت تحصیل این معرفت عظمی نمایند
ترقی بر مدارج قصوی حاصل نگردد و در
این باب مناسب این اصحاب از کتاب نصاب
صبیان که مشتمل است بر انواع فواید و اصناف
عواید نسخهٔ خوبتر و مرغوب تر نبود جناب
مخدومی استادی و والدی و من به اعتمادی
چند بیتی مشتمل بر لغات مهمه که در این کتاب
نبود بقطعه‌های آن الحاق کرده بود و پیش از
این الحاق این کتاب را شروح نوشته بودند و
شرح از علیحده مناسب نبود شرحی نوشتم
محتوی بر تصحیح لغات سابقه و لاحقه بزبان
فارسی تا فایده اش اهم و مایده اش اعم
باشد مستعینا بالله العلیم و معتصما بتوفیق

الرب الرحیم   همی گوید ابو نصر
فراهی   اینکه حمد نگفت بجهة تضمین بسمله
است مر حمد را یا از جهة هضم نفس کتاب خود را
امر ذی بال نمیداند و ابتدا بمصراع کرد حسن
مطلع را تا در اول فهم شود که این کتاب نظمست
و اختیار کنیت جهة آن است که چون نصر یعنی
یاری کردن است و درین تالیف احتیاج است
بیاری کردن یا کنایت از نصرت مبتدی است
نه جهة ضرورت شعر چون میتوان گفت محمد
فراهی این چنین همی گوید یا همی گوید چنین ید
فراهی و کنیه اسمی است که مصدر باشد باب
چون ابو القاسم یا بام چون ام حبیبه و لقب
اسمی است که مصدر هیچیك نباشد و دلالت
کند بر مدح چون بدر الدین یا بر ذم چون بطه

یعنی شکم بزرك و اسم آنکه هیچیك نباشد
چون اسحق و یعقوب و فراهی منسوبست
بفره که شهری است میان هرات و سیستان
و الف وی عوض از یای نسبت است چون یمان
که یمنی بوده حُسِدَ حافِدُهُ وحُفِدَ
حاسِدُهُ یا حَرَّکَتَ الشِّمالُ النَّخلَ
الدَّقیقَ وَتَحَرَّکَتِ الشِّمالُ
لِنَخلِ الدَّقیقِ   حُسِدَ مجهول ماضی است
از حسود و حسادة از باب نصر و ضرب
یعنی بدخواهی کردن   و حافِدُهُ بحاء و دال
مهملتین و حُفِدَ مجهول ماضی هر دو مشتق
حفد از ضرب یعنی در خدمت شتافتن
و نواسه و یار و خادم و فرزندان را حافد
گویند و ضمیر حاسد راجع هر یك از یه

نصر و حافد بنواده بود و ما بمعنی ما دامت
است ماضی تحرک یعنی جنبانیدن و شمال
بفتح اول باد دست است کسیکه روی به
قبله باشد و بپشت بشرق و نخل بفتح نون
و سکون خاء معجمه خرمابن و دقیق بدال
مهمله فعیل بمعنی فاعل از دق از باب ضرب
یعنی باریک شدن و تحرک ماضی تحرک
یعنی جنبیدن و شمال بکسر اول دست
چپ و نخل بفتح نون و سکون خاء مصدر
از باب نصر یعنی بیختن و دقیق فعیل بمعنی
مفعول از دق از باب نصر یعنی کوفتن بیرد
بجهة انکه کوفته شده است دقیق گویند معنی
مجموع انکه بدخواهی کرده شده باد نواسه یا
باد یا خادم باد ما دام ابی نصر ما دامی که جنبانید

باد دست و است خرمابن باریک را و ما دام که
میجنبد دست چپ از برای بیختن ارد و ظاهرا
مراد از حافد اینجا نواسه باشد پس مقصود
ازین ترکیب انکه نواسه ابی نصر در فضایل
و کمالات چنان باد که فاضلان و کاملان برو
حسد برند ما دام که دنیا معمور باشد زیرا
که کسیکه مخدوم و بزرگ باشد بر غیر فاضل
و کامل حسد نبرد و اگر خرما و ارد نباشد
ملک عرب و عجم معمور نماند و در این عبارت
میان شمال و شمال تجنیس ناقص است و
میان نخل و نخل و دقیق و دقیق تجنیس تام

که چون صبیان وا پیش از تعلیم لغت
عرب رغبت می افتد باشعار
فارسی خواندن چه خوش امدن

شعر مر طبعهای موزون را غریزی
است و تعلم لغت عرب کلید
همه علمها است قدری از وی
نظم کردم تا بی تکلف یاد گیرند

صبیان بکسر صاد مهمله و سکون با جمع صبی
است یعنی کودک بدانکه انسان را بحسب
وقت شش نام است جنین مادامیکه در شکم
است و طفل مادامیکه شیرخواره است و صبی
تا بحد بلوغ رسد و شباب تا چهل سالگی و
کهل تا شصت سالگی و شیخ چون از شصت
بگذرد و تعلم آموختن است و لغت زبان
هر قومی است و مراد اینجا زبان عربیت و رغبت
میل کردن بچیزی اگر متعدی شود بفی و اعراض
کردن از چیزی اگر متعدی شود بعن

و چون متعدی بباء شود نیز بمعنی فی باشد
و اشعار جمع شعر است و شعر در لغت دانش
است که بفطنت ظاهر گردد و در اصطلاح
کلام موزون و مقفا را گویند و طبع بطاء
مهمله و باء ساکنه و عین مهمله خوی و
سرشتی که بر آن آفریده شده باشند و مصدر
از باب منع است یعنی شمشیر زدن و در
زدن و مهر کردن و موزون مفعول است
از وزن از باب ضرب یعنی سنجیدن و در
اصطلاح شعرا راست کردن حروف و کلمات
با مناسبت آن در حرکات و سکنات و
بعضی موزون را بمعنی اول و صفت شعر
محذوف دانسته اند یعنی طبعهای شعر موزون
و معنی دوم انسب است یعنی صفت طبعها

دانسته اند یعنی طبعهای راست و مستقیم
و غریزه بفتح غین معجمه خوی و طبع را گویند
و نظم بفتح نون و سکون ظاء معجمه سخن موزون
است و مصدر است از باب ضرب یعنی
پیوستن مروارید و سخن و تکلف رنج چیزی
کشیدن و از خود چیزی ظاهر نمودن که
نباشد و چند بیت که ضابط بودند
مر هر چیزی را از علوم بمیان این
قطعها در آوردم تا بنوشتن و
خواندن این نسخه همه کس را از عنت
افتد و چون این مجموع دویست و
بیست بیت تمام آنرا نصاب صبیان
نام نهادم بیت و لغت خانه است و در
اصطلاح شعرا قول موزون مرکب از دو

مصراع و قطعه بکسر قاف و سکون طاء پاره
از هر چیز و در اصطلاح شعر را گویند که
ابیات او اندک باشد و در مصراع اول قافیه
مرعی نباشد چنانکه ابن یمین گفته

روزی که فتوحی رسد از عالم غیب
آنروز غنیمت شمر و فال نکو گیر

و در منهاج گوید قطعه کم از دو بیت نباشد
و اول مصراع او مقفی و غیر مقفی باشد
و مراد اینجا معنی لغوی است زیرا که هر قطعه
پاره ایست از شعر و در اوایل او قافیه مرعی
است و بعضی یکبیتی است و نصاب بکسر
نون مالی که زکوة بران واجب شود و دسته
کارد و شمشیر و اصل مردم را نیز گویند
و از مال از نقره دویست درهم و از زر بیست

مثقال باشد و ده درهم هفت مثقال بود و
هر یک از درهم و دینار شش دانق و دانقی
چهار طسوج و طسوجی دو حبه و حبه دو
شعیر و شعیری شش خردل و خردلی دوازده
فلس و فلسی شش فتیل و فتیلی شش نقیر و
نقیری شش قطمیر و قطمیری دوازده ذره
باشد لکن درهم سه طسوج باشد پس درهمی
سه ربع دینار باشد و مثقالی بیست قیراط
و قیراطی پنج شعیر باشد پس اگر گویند بیست
بیت بر عدد نصاب زاید است چگونه مجموع
نصاب بود جواب آنکه زاید بر دویست تا بچهل
نرسد در حق بنده حکم عدم دارد یا دویست
عدد نقره بیست عدد نصاب درست و نصاب
را چون اسم جنس است برد و نصاب اطلاق توان

کرد یا آنکه گویند بیست بیت ملحق است بکلام
شیخ و در این اشارت است بآنکه کسیکه این
کتاب را ادا نیست در علم بمرتبه رسید که مستغنی
شد چنانکه از اهل فائده رسانیدن شد و چون
این نسخه مناسب صبیان بود اضافه با ایشان شد

القطعة الاولی

این قطعه در بحر متقارب مثمن مقصور است و آن
دو بار فعولن فعولن فعول است چنانچه میگوید

ببحر تقارب تقرب نمای
بدین وزن میزان طبع آزمای
فعولن فعولن فعولن فعول
چه گفتی بگوای سر دل ربای
اله است والله و رحمن خدای
دلیل است و هادی تو گو رهنمای

الٓه بکسر همزه اسم جنس معبود است و الله اسم
ذات است باعتبار اتصاف بجمیع صفات کمالیه
و در اصل الاله بود همزه را حذف کردند
و الف لام را عوض از آن داشتند و لام اول را
چون ساکن بود در دوم ادغام کردند رحمن
چون فعلان بمعنی بخشاینده است و اطلاق
نمی شود مگر بر خدای تعالی دلیل فعیل است
بمعنی فاعل یعنی راه نماینده جمع آن ادلّه و ادلاء است
هادی بدال مهمله راه نماینده اسم فاعل از هدایت
بکسر هاء راه نماینده دین هدی بضم
هاء رونده بطریق کسره رو و راه راست کرنده
و در پیش شونده کننده و هدی بروزن
بمکه و از هداء بکسر زن بخانه شوهر فرستنده
کردن و دستاس و ستون گاو

میان خرمن که باقی گاوان بر او گرد کنند و گاو دشتی
را که در پیش کنند و او نیز هادی گویند

محمد ستوده امین استوار
بقرآن ثنا گفت و بر او خدای
سما آسمان ارض و غبرا زمین
محل و مکان و مغان است جای
صحابه است یاران و آل اهل بیت
کیش اسلام و دین است آئین [illegible]

سماء بفتح سین مهمله و مدّ آسمان و سقف خانه
و هر چه سایه بر افکند و ابر بلند جمع سموات و
باران و پشت اسپ را نیز سما گویند جمع سمی
ارض بمعنی زمین است و بمعنی زکام و نزله
و چهار دست و پای اسب نیز آمده غبراء
بمد بمعنی زمین و نوعی از گیاه آمده محل بفتح

میم وتا جای فرود آمدن اسم مکان است از حلول
واسم مکان است از حل بمعنی کشادن از باب
نصر جمع محال مکان بفتح میم جای بودن واسم
مکان است از کون بمعنی بودن از باب نصر
جمع آن امکنه واماکن معان بفتح اول وعین
مهمله جای باری کردن ومطلق جای اسم
مکان از عوذ از باب نصر جمع

سقر دوزخ ونار آتش ولی
چو جنّت بهشت آخرت را سرای

سقر بمعنی دوزخ وهم دری از درهای
دوزخ وهم ابی است در دوزخ نار بمعنی
آتش وداغی که ستور را نهند جمع آن انوار
ونیران ونیره ونور ونیار جنت بفتح
جیم ونون مشدده بهشت وبوستان جمع

جنات وجنان آخرت بمد همزه وکسر خاء معجمه
وراء مهمله آن جهان وهم پس پالان خر جمع آخر

ریه شش قفا جبره ووجه روی
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

ریه بکسر راء وفتح باء شش جمع آن ریاه وریون
قفا بفتح قاف وفاء پس سر جمع اقفاء واقفیه
وجه بفتح واو وسکون جیم روی جمع آن اوجه
ووجوه وجائی که قصد آن دارند وخوشنودی
ودین وذات چیزی وپول وزور را گویند
فخذ بفتح فاء وکسر خاء وذال معجمتین ران و
قبیله که از شکم باشد یعنی قبیله مادری
جمع افخاذ عقب بفتح عین وکسر قاف پاشنه
ونواسنه جمع اعقاب رجل بکسر راء وسکون
جیم پا وکله ملخ جمع ارجل

شفه لب لسان چه زبان فم دهان
ید وجارحه دست حلقوم نای

شفه بفتح شین وفاء وهاء تانیث لب جمع
اشفاه لسان بکسر لام زبان وزبانه نعلین جمع
السن والسنه ولسان المیزان زبانه ترازو
ولسان الثور گاوزبان ایست فم دهان جمع
افواه ید بفتح یاء دست جمع ایدی وایادی
بمعنی نعمت وقوت وخیر وطاعت وملک
نیز آمده جارحه بمعنی دست ومرغ شکاری
آمده حلقوم بضم حاء مهمله وسکون لام و
ضم قاف نای گلو جمع حلاقیم

فرس اسپ وبغل استر وسرج زین
بعیر اشتر است وجرس چه درای

فرس بفتح فاء وراء نر وماده اسپ را گویند

شخص را که اسن را گویند حصو بفتح حاء وضم
صاد مهملتین وراء مهمله کسی است که حاجت
بزنان ندارد. ورع بفتح واو وکسر راء وسکون
عین مهملتین پرهیزکار باشد ومصدر

است بلد کوره را شهر دان شهر ماه
دگر وتر را طاق دان طاق تای

بلد بفتح باء ولام وسکون دال وکوره بضم
کاف وسکون واو بمعنی شهری است که
در وی مسکن کنند چنانچه گویی فلان از اهل
کدام شهر است وشهر بعربی بمعنی ماه است
چنانچه گویی شهر رمضان وشهر محرم ووتر
بکسر واو وسکون تاء بمعنی طاق باشد در
مقابل جفت چنانچه گویی طاق است یا جفت
وطاق بعربی بمعنی فرد ویکتا باشد

ثمن چه بها و بها روشنی
ثبور است و بل بود ویل وای

ثمن بفتح ثاء مثلثه وفتح میم بهاء چیزیکه بخرند وبهاء بمد بمعنی زیبائی وخوبی وروشنی باشد ثبور بضم ثاء مثلثه وباء موحده بمعنی هلاکت وبل نیز همین معنی باشد وویل ثانی که فارسی آن وای باشد بمعنی اندوه است وهم چاهی است در جهنم وگویند سنگی است در دوزخ نام او ویل است

عیون شوخ چشم و بلید است کند
بود لوذعی المعی تیز رای

عیون بفتح عین مهمله کسی که شوخ چشم باشد بلید بباء موحده ودال مهمله کسیکه کند ذهن باشد لوذعی بفتح لام وسکون واو

وفتح ذال معجمه وعین مهمله وتشدید یاء کسیکه تند هوش وزود دریابنده باشد المعی بفتح همزه وسکون لام وفتح میم وعین مهمله وتشدید یاء کسیکه هرچه اندیشد چنان باشد پس تیز رای باشد

حقیق وجدیر
قمین وحری سزاوار هاک خذ
ادخل درآی

حقیق بفتح حاء مهمله ودو قاف بمعنی سزاوار است وهم چنین جدیر بجیم ودال وراء مهمله وقمین بقاف وحری بحاء وراء مهملتین بمعنی سزاوار بودن است ها بمعنی خذ باشد ادخل بدال مهمله وخاء معجمه بمعنی درآی وداخل شو فی بحر المجتث که المثمن المخبون

زهی بگلشن جان قد تو سرو روان
رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث این بحر را و خوش برخوان

ضیا نور و سنا روشنی افق چرخ کران
فتی خفیف و جوان سبک ثقیل گران

ضیاء بکسر ضاد معجمه و یاء تحتانیه و مد روشنی قوی نور نیز بمعنی روشنی است و روشن کننده لیکن فرق از ضیاء و سنا بفتح سین و قصر نیز روشنی باشد فروتر از نور و بمعنی نا روئی است مکی افق بضم الف و فاء و سکون قاف کرانهٔ آسمان است فتی بفتح فاء و تاء بمعنی جوان و سخی باشد خفیف بخاء معجمه چیز سبک است ثقیل بفتح ثاء مثلثه و قاف چیز گران و سنگین باشد و مصراع لف و نشر است

آهن و رصاص ارزیز لجین سیم
زجاج آبگینه معدن کان

ذهب بفتح ذال معجمه و هاء زر سرخ است حدید بفتح حاء مهمله و دو دال مهمله بمعنی آهن است رصاص بفتح راء مهمله و صاد مهمله بمعنی ارزیز است و آن را قلعی گویند لجین بضم لام و فتح جیم نقره است زجاج بفتح زای معجمه و فتح جیم و سکون الف و جیم آبگینه است که شیشه نیز گویند معدن بفتح میم و سکون عین و کسر دال مهمله کان هرچه باشد از طلا و نقره و کبریت و غیره نحاس صفر

مس و روی و انگشت سرب
حلی است زیور و غالی گران رخیص ارزان

نحاس بضم نون بمعنی مس است صفر بضم صاد

مهمله بمعنی دوی است نَلْ با همزه وضم نون
سر نیزه حلی بضم حاء مهمله وکسر لام وتشدید
یاء زیور است غالی بغین معجمه چیز گران است
و پر قیمت ورخص براء مهمله وخاء معجمه وصاد
مهمله چیز ارزان است و کم قیمت

جراز و سیف و حسام است عضب و صمصام
تیغ مجن و جنه سپر سهم تیر و
قوس کمان

جراز بضم جیم وزاء
مهمله وفاء معجمه شمشیر برنده است و هم
چنین سیف وحسام بضم حاء و عضب بفتح
عین مهمله وصاد و بصاد مهمله هم بمعنی شمشیر
برنده است مجن بکسر میم وتشدید نون
سپر فراخ و هم چنین جنه سهم بفتح سین
مهمله بمعنی تیر است بمعنی قسمت و نصیب

نیز باشد قوس بفتح قاف بمعنی کمان است

و نام بزجی عصب پی و یلبه جوشن
است درع زره وهق کمند
و لی نصل و معبله پیکان

عصب بفتح عین وصاد مهمله بمعنی پی
که در بدن انسان وحیوان است یلبه بفتح
یاء ولام وباء بمعنی زره یمانی است که
از پوست سازند جوشن بفتح جیم وشین
مطلق زره است درع بکسر دال بمعنی زره است
وهق بفتح واو وهاء ریسمانی است که در
پای ستور بندند تا بچرد نصل بفتح نون و
سکون صاد مهمله پیکان تیر و تیغ ونیش
نیزه ونیش کارد معبله بکسر میم وسکون
عین وفتح باء پیکان دراز پهن است

هدف نشانه غرض هم خثیعه تیر آ
وتیرزه آمد معراض تیر کز میدان

هدف نشانه بفتح هاء ودال مهمله نشانه تیر
وبلند هر چیزی است غرض بفتح غین معجمه
وراء مهمله نشانه تیر است بمعنی مراد ومقصود
نیز آمده خثیعه بفتح خاء معجمه وکسر ثاء وفتح
عین انگشتانه ایست از پوست که تیراندازان
معراض بکسر میم وسکون عین تیر بی پر واهن

وفولاد عجاج و نقع قثام و هبا و هیج
غبار کلوم خستکی وقوت
ترک ومره توان

عجاج بفتح عین مهمله
گرد ودود نقع بفتح نون وسکون قاف
وعین گردی که در هوا بود وخوض آب و
هرجا که آب جمع شود وزمین خویش خاک

قثام بفتح قاف بمعنی گرد است هباء بفتح هاء
وباء موحده ومد گردی که بر روزن خانه در
آید بجهة آفتاب وخالد نمود وگرد سم ستور
هیج بفتح هاء وسکون یاء بمعنی برانگیختن
است یاد برخواستن وخشک شدن گیاه
کلوم بضم کاف ولام بمعنی خستگی است
مرّه بکسر میم وتشدید راء مهمله توانائی
وقوت انسانی باشد

حشاشه باقی
جان وعراضه راه آورد قراضه
ریزه زر ربح سود وخسر زیان

حشاشه بضم حاء مهمله باقی جان مریض است
عراضه بضم عین چیزیکه از راه بیاورند
قراضه بضم قاف خورده طلا ونقره است ربح
بکسر راء مهمله وسکون باء سود ونفع کردن

است خسر بضم خاء و سکون سین ضرر و زیان

است یغوث و نسر و یعوق سنت و بعل و
ودّ و عزی سواع و لات و منات
است نامهای بتان

یغوث بفتح یاء و نسر بفتح نون و یعوق بفتح
یاء و بعل بفتح باء و ودّ بضم واو و تشدید
دال مهمله و عزی بضم عین و سُواع بضم سین
و لات بفتح لام و سکون الف و منات بفتح
میم اینها همه نام بتانست صنم چه نصب

و نصب آن و جبت فی ید طاغوت
وثن بت و وثنی بت پرست و إلّ
پیمان

صنم بفتح صاد و نون و نصب بفتح نون و سکون
صاد و نُصُب بضم نون و صاد و جبت بکسر جیم

و سکون باء و ندّ بکسر نون و تشدید دال و
طاغوت و وثن بفتحتین این جمله نامهای
بتان و آنچه جز خدا تعالی پرستند و وثنی بفتح
واو و ثاء مثلثه و کسر نون بت پرست را
گویند إلّ بکسر همزه و تشدید لام بمعنی پیمان

و سوگند آمد عود و شارف و ناب است
و ثلب فر پیر افیل و حاشیه و حشو
اشتر از جوان

عَود بفتح عین و سکون
واو و شارف بفتح شین و الف مقصوره
و ناب بفتح نون و الف مقصوره و ثلب
بفتح ثاء و سکون لام این جمله بمعنی شتر پیر است
افیل بفتح همزه و کسر فاء و سکون یاء و حاشیه
بفتح حاء مهمله و الف مقصوره و شین معجمه
مکسوره و حشو بفتح حاء مهمله و سکون شین

این جمله بمعنی اشتر جوان باشد



جبد صدر سینه رکبه زانو راس سر

ثوب جامه رزق وزی زاد توشه باد کر

جبد بکسر جیم وسکون باء و دال مهمله بمعنی گردن

صدر بفتح صاد و دال و راء مهمله بمعنی سینه

رکبه بضم راء مهمله و سکون کاف بمعنی زانو

راس بفتح راء و سکون همزه بمعنی سر ثوب

بفتح ثاء مثلثه و سکون واو بمعنی جامه رزق

بکسر راء و سکون زای بمعنی وزی زاد بفتح

زای و سکون همزه طعامی است که برای سفر

بر گیرند باب بفتح باء و سکون همزه و باء بمعنی

در خانه است عرش سقف بیت خانه

کحل سرمه رمد ربک حسن خوبی

جاف خشک رطب تر

عرش بفتح عین و سکون راء سقف خانه

بیت بفتح باء و سکون یاء بمعنی خانه کحل بضم

کاف و سکون حاء مهمله بمعنی سرمه رمد بفتح

راء مهمله و سکون میم بمعنی درد چشم حسن بضم

حاء و سکون سین بمعنی خوبی جاف بضم قاف و

سکون باء بمعنی رشتی جاف بضم جیم و سکون

همزه و فاء مشدده بمعنی چیز خشک و رطب بفتح
را و سکون طاء مهمله بمعنی چیز تر است

ذئب و سرحان سید گرگ سمع بچه فاره
موش حیه مار و حوت ماهی طیر
مرغ و ریش پر

ذئب بکسر ذال معجمه و
سکون یاء تحتانیه و باء موحده بمعنی گرگ است
سید بکسر سین و سکون یاء نیز همان معنی
سرحان بکسر سین و سکون راء نیز بمعنی گرگ باشد
سمع بکسر سین و سکون میم بچه گرگ باشد فاره
بفتح فاء و سکون همزه و راء مهمله بمعنی موش
حیه بفتح حاء و یاء مشدده بمعنی مار است
حوت بضم حاء مهمله و سکون واو بمعنی ماهی
طیر بفتح طاء مهمله و سکون یاء بمعنی مرغ ریش
بکسر راء و سکون یاء پر مرغ است

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر
موی نقی مغز و شحم پیه اذن گوش
اطروش کر

عین بفتح عین و سکون
یاء بمعنی چشم و به هفتاد معنی آمده انف بفتح
همزه و سکون نون بمعنی دماغ است حاجب
بفتح حاء و سکون همزه و کسر جیم بمعنی ابرو باشد
شعر بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله بمعنی
موی باشد نقی بکسر نون و سکون قاف بمعنی
مغز استخوان و پیه چشم که از فربهی باشد شحم
بفتح شین معجمه و سکون حاء مهمله بمعنی پیه باشد
اذن به ضم همزه و سکون و هم ضم ذال معجمه بمعنی
گوش باشد اطروش بضم همزه و سکون طاء و ضم
راء بمعنی کر است

هدنه صلح و حرب جنگ
و یوم روز و لیل شب غبط

خشم و ضحک خنده حکه خارش نقبه
کرم هدنه بضم هاء و سکون ذال بمعنی صلح
و آشتی است حرب بفتح حاء و سکون راء بمعنی
جنگ و جنگ کننده یوم بفتح یاء و سکون
واو بمعنی روز لیل بفتح لام و سکون یاء بمعنی
شب است غیظ بفتح غین معجمه و سکون یاء
و ظاء معجمه بمعنی خشم و غم لازم است ضحک بکسر
ضاد معجمه و سکون حاء مهمله بمعنی خنده است
حکه بکسر حاء مهمله و تشدید کاف بمعنی خارش
است نقبه بضم نون و سکون قاف بمعنی کرمی
است که بر بدن انسان و حیوان هر دو ظاهر می
شود شاد و شمس و ذکا و یوح بیضا
آفتاب سام و تبر عسجد و عقیان و
عین نضر ضحی شارق بفتح شین

معجمه و سکون الف و شمس بفتح شین معجمه و سکون
میم و ذکا بضم ذال معجمه و یوح بضم یاء تحتانیه
و بیضا بفتح باء موحده و سکون یاء ایضا بمعنی
آفتاب است سام بفتح سین و سکون الف
و تبر بکسر تاء و سکون باء و عسجد بفتح عین
و سکون سین و فتح جیم و سکون دال و عقیان
بکسر عین و سکون قاف و عین بفتح عین و سکون
یاء و نضر بفتح نون و سکون ضاد این جمله بمعنی

طلا و زر است نیک صحبت قبله بوسه
مهر کابین غک دو نت ترنج
دجن غر هات سست فحل

نیک بفتح نون و سکون یاء بمعنی جماع کردن
است قبله بضم قاف و سکون باء موحده
بمعنی بوسه است مهر بفتح میم و سکون هاء

کابین فرزندان خِدن بکسر خاء معجمه و سکون دال
مهمله بمعنی دوستاست زوج بفتح زای
شوهراست زوجه بفتح زای زن عزهات بکسر
عین مهمله و سکون زای معجمه کسیکه در جماع
سست باشد فحل بفتح فاء و سکون حاء بمعنی نراست

حنطه اش گندم دخن ارزن خبز نان لحم گوشت
اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف چید

حنطه بکسر حاء و سکون نون گندم است
دخن بضم دال و سکون خاء ارزن است خبز
بضم خاء و سکون باء و زای نان است لحم
بفتح لام و سکون حاء بمعنی گوشت است که از
استخوان باز شده اصل بفتح همزه و سکون صاد
بمعنی بیخ و بنیاد است فرع بفتح فاء و سکون
راء سر شاخ درخت است بذر بفتح باء و سکون

ذال تخم در زمین افکندن است قطف بکسر قاف
و سکون طاء مهمله بار درخت است لجه فی

دأما و یم و بحر دریا قعر تک فیل
پیل بق پشه ظبی و حمار آهو خر

لجه بضم لام و تشدید جیم و دأما بفتح دال
مهمله و سکون همزه و یم بفتح یاء و تشدید میم
و بحر بفتح باء و سکون حاء مهمله بمعنی دریا
است قعر بفتح قاف و سکون عین مهمله ته
دریا است فیل بکسر فاء و سکون یاء پیل است
بق بفتح باء و سکون قاف پشه است ظبی بفتح
ظاء معجمه و سکون باء موحده آهو باشد حمار
حمار بکسر حاء بمعنی خر باشد

شنشنه خیم و شیمه دید و دأب است خوی
غیث باران ثلج برف و ثاد نم مبلول تر

شنشنه بکسر شین معجمه و سکون نون و هجیر بکسر هاء هوز و تشدید جیم و سکون یاء و دیدن بفتح دو دال و سکون یاء و دأب بفتح دال و سکون همزه این جمله بمعنی عادت و خوی است غیث بفتح غین معجمه و سکون یاء و ثاء مثلثه باران و گیاه باشد ثلج بفتح ثاء مثلثه و سکون لام و جیم برف است ثاد بفتح ثاء مثلثه و سکون الف و دال بمعنی نم و سرما است مبلول بفتح میم و سکون باء موحده و ضم لام و سکون واو و لام چیز تر باشد

شطّ و شاطی ضفّه
طرّه عدوه و ساحل کنار مزرعه
خاره کشتزار و خارش برزگر

شطّ بفتح شین و تشدید طاء و شاطی بفتح شین و سکون الف و ضفّه بفتح ضاد و تشدید

فاء و طرّه بضم طاء و تشدید راء و عدوه بضم عین و سکون دال مهملتین و ساحل بفتح سین و سکون الف این جمله بمعنی کناره رود و جوی و دریا باشد مزرعه بفتح میم و سکون زای معجمه و خاره بفتح خاء و سکون الف بجای کشت و زراعت است خارش بفتح خاء و سکون الف آن کس باشد که برو افشانند و زراعت کند

کوّه در گوزن غرفه دروازه است سدّه پیشگاه
سکّه کوچه درب شهر دروازه است معبر رهگذر

کوّه بفتح کاف و واو مشدّد بمعنی روزنه است غرفه بضم غین معجمه و سکون راء بمعنی دروازه است سدّه بضم سین و دال مشدّد بمعنی درگاه و پیشگاه باشد سکّه بکسر سین و تشدید کاف بمعنی کوچه

درب بفتح دال و سکون رای مهمله دروازه است
معبر بفتح میم و سکون عین و فتح بای موحده محل
عبور است برجا ستر پرده رقعه پاره
رث کهن الظهاره ابره دان و
البطانه استر
برّ بفتح بای موحده و
تشدید زای معجمه جامه است ستر بکسر سین
و سکون تای فوقانیه بمعنی پرده است رقعه
بضم رای و سکون قاف پاره که در جامه دهند
رثّ بفتح رای مهمله و تشدید ثای مثلثه چیز
کهنه و بدحال را گویند الظهاره بکسر ظای معجمه
و هاء و رای مهمله ابره که در روی جامه باشد
بطانه بکسر بای موحده و طای مهمله استر جامه
و درست خالص را گویند زبره دان یکپا
آهن کسره دان یکپاره نان جذوه دان

یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر زبره
بضم زای معجمه و سکون بای پاره آهن است و نام
منزلیست از منازل قمر کسره بکسر کاف و سکون
سین مهمله پاره نان است جذوه بفتح جیم و سکون
ذال معجمه پاره آتش است فلذه بکسر فاء و سکون
لام و فتح زای معجمه پاره جگر گوشت را گویند

[illegible]

القطعة الرابعة
في بحر المجتث المثمن
المخبون المقصور

[illegible]

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن نو بحر مجتث
مجرد آن و کن تکرار فوتیس خبر کم اسبار
ست دستار قلیل و ندر و دلیر
آیدک و حساب شمار

فِزبین بفتح فاء وکسر زاء وسکون باء وسین
چنبر چوبین کُمّ بضم کاف وتشدید میم بمعنی
آستین است سِبّ بکسر سین مهمله وتشدید
باء دستاری که بسر بندند قلیل بفتح قاف
ونَزر بفتح نون وسکون زاء ویَسیر بفتح یاء
بمعنی اندک وکم است خِبا بکسر خاء بمعنی
شمردن وشماره است

قِطاب و جَیب و سراویل ازار و خف موزه عَتاد
ساز راه و حبس بند زمام مهار فتاق

بکسر قاف وطاء مهمله سوراخ جامه است که
سر ازوی برون کنند سراویل بفتح سین
بمعنی شلوار است خُفّ بضم خاء وتشدید
فاء چکمه است عَتاد بفتح عین وتاء فوقانیه ودال
مهمله ساختگی راه وتدارک سفر است حبس

جِسر بکسر جیم وسکون سین پل است زِمام بکسر
زای معجمه وفتح میم وسکون الف مهار شتر است

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض
چنانکه معرکه لشکرگاه است و حِصن حصار

مدینه بفتح میم وبَلَد بفتح باء ولام
ومِصر بکسر میم وسکون صاد مهمله بمعنی شهر است
سُور بضم سین وسکون واو ورَبَض بفتح راء
وباء وسکون ضاد وحِصن بکسر حاء مهمله بمعنی
حصار که برگرد شهر کشند معرکه بفتح میم و
سکون عین بمعنی لشکرگاه است که جنگ کنند

صحیفه نامه قلم خامه دان و سِکّین کارد
خیاط و مخیط سوزن چون خرش و سم
سوفار است

صحیفه بفتح صاد بمعنی نامه است
که نویسند قلم بفتح قاف ولام خامه تراشیده

و سکون صاد مهمله

راگویند سِکّین بکسر سین و تشدید کاف بمعنی
کارد است خیاط بکسر خاء و مخیط بکسر میم و
سکون خاء و فتح یاء بمعنی سوزن است همچنانکه
خرت بضم خاء و سکون راء و سَم بفتح سین و
تشدید میم نیز بمعنی سوراخ سوزن است و غیر آن

لبیب عاقل و غُمر و غبی و غافل گول
شفیق برادر و ردء و رفیق و صحاب یار

لبیب بفتح لام مرد خردمند است غمر بضم غین
و سکون میم مرد نادان و غبی بفتح غین و کسر باء نیز
بی ادراک و کودن را گویند شفیق بفتح شین و
کسر قاف و سکون یاء برادر را گویند ردء بکسر
راء و سکون دال و رفیق و صاحب بمعنی یار و
دوست است

حدیقه باغ و خشب چوب
خوخ شفتالو سفرجل آبی تفاح

سکون میم باشد سِتّین بکسر سین و تشدید
تاء شصت سبعین بفتح سین و سکون باء است هفتاد ثمانین
بفتح ثاء و تسعین بکسر تاء و سکون سین و سکون
سین است و کسر عین و سکون یاء عُقار و

قهوه و راح و مُدام و قرقف می
کمی دلاور فارس سوار و صید شکار

عقار بضم عین مهمله و قهوه بفتح قاف و راح
بفتح راء و مدام بضم میم و قرقف بفتح دو قاف
و سکون راء و فاء بمعنی می باشد کمی بفتح
کاف شخصی دلاور را گویند فارس بفتح فاء
بمعنی سوار است صید بفتح صاد و سکون یاء
بمعنی شکار است غَرَب بید است و صنوبر

خِلاف و غار بید چو نخل و خرما
فرصاد توت و دُلب چنار

غرب بفتح عين وراء درختی است كه آنرا پده
گويند و آن سپيدار است صنوبر بفتح صاد
ونون درخت ناژ و خلاف بكسر خاء درخت
بيد سرخ را گويند نخل بفتح نون درخت خرما
است فرصاد بكسر فاء وسكون راء درخت
توت است دلب بضم دال وسكون لام درخت
چنار را گويند ورق چو برگ درخت
غصن شاخ درخت چو دوحه
بيخ درخت غثام اسپيدار
ورق بفتح واو وراء برگ درخت است غصن
بفتح غين وسكون صاد شاخه درخت
دوحه بفتح دال وسكون واو درخت بزرگ است
وبيخ درخت اينجا گفته اند غثام بضم غين وفتح
ثاء مثلثه درخت سپيدار است چو طلح و

خمط درختان خار با موز است
چو اثل شوره گز و شوك خار و سدر
كنار طلح بفتح طاء وسكون لام درخت
خار است و درخت موز و شكوفه خرما اثل بفتح همزه و
سكون ثاء مثلثه گز شور است شوك بفتح شين
وسكون واو بمعنی خار است سدر بكسر سين
وسكون دال درخت كنار است نمد لباده
بود مال بر نهاده لبد پلاس و
حلس درخت و زمين و آب عقار
لباده بضم لام قبای نمد است لبد بضم لام
وفتح باء همان پشم است كه وی هم نهاده حلس
بكسر حاء وسكون لام پلاس خانه و گليمی كه در
زير جهاز شتر باشد عقار بفتح عين بمعنی
زمين و درخت و قماش خانه شماص

عطر بود بوی و بو بود از جونه
مد و قصر بو ماورد را گلاب شمامه

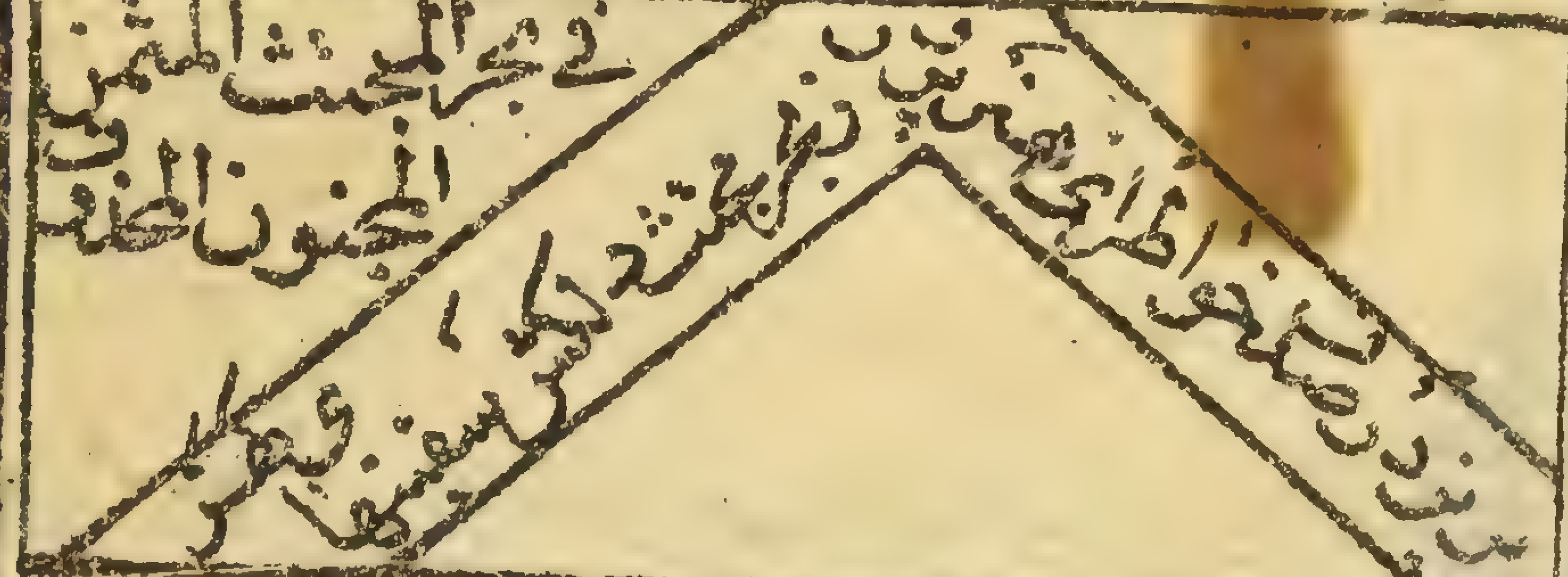
شمامه بفتح شین معجمه انچه بو بند از بوهای خوش
جونه بضم جیم و سکون واو و نون بو بدان و درو
دان را گویند ماورد مرکب است از ماء بهمزه
بمعنی آب و ورد بفتح واو و سکون راء بمعنی
گل و بعد از ترکیب بهمزه و بدون همزه مستعمل
است تصافح گرفتن چو دست یکدیگر
تعانق گرفتن کنار و حجر کنار
تصافح بفتح تاء دست یکدیگر گرفتن است تعانق
بفتح تاء در بر گرفتن یکدیگر است حجر بفتح
حاء بمعنی اغوش و کنار است رخیص
شسته دنس شوخگن بری بی جرم
ذلول رام و وسن خفته و یقظ بیدار

رخیص بفتح راء مهمله و کسر خاء مهمله و سکون
یاء و صاد معجمه چیز شسته را گویند دنس بفتح
دال مهمله و کسر نون چیز چرکین بری بفتح باء و سکون
باء و کسر راء بمعنی بی گناه و بیزار ذلول بفتح
ذال معجمه بمعنی رام شده است وسن بفتح واو و سکون
کسر سین شخص خفته است یقظ بفتح یاء و کسر
ظاء معجمه شخص بیدار است عوان و
ثیبه کا لعروب شوهر دوست
قرام پرده باریک تکه بند ازار
عوان بفتح عین زن کدبانو و کاو و بکره نه پیر و نه
جوان باشد ثیبه بفتح ثاء مثلثه زن شوی
کرده عروب بفتح عین و ضم راء زن شوهر دوست
قرام بکسر قاف و راء مهمله پرده نازک و باریک
تکه بکسر تاء و تشدید کاف بمعنی بند شلوار باشد

مُراح جای شتر مَربَض است جای غنم
کناس دان و وجار آن آهو و کفتار

مراح بضم میم جای شتر است مَربض بفتح میم
و سکون زاء جای خفتن گوسفندان کناس بکسر
کاف بکسر کاف جای آهو است و جار بکسر واو
جای کفتار قَضیم دان جو خُور مِعلف
آخور واری عَلیقه توبره نشوار
چترکا چه نشخوار قضیم بفتح قاف و کسر
ضاد معجمه جو که ستور را دهند معلف بکسر
میم و سکون عین بمعنی آخور جای علف دادن
ستور آری بالف ممدوده و کسر رآء مهمله و
تشدید یاء بمعنی آخور و میخ آخور و ریسمانی
که چهار پایان را بدان بندند علیقه بفتح عین
و کسر لام و سکون یاء بمعنی توبره که بر سر

ستور کنند نشوار بکسر نون و سکون شین
باقی علف که ستور بگذارد جِرّه بکسر جیم و رآء
مشدده بمعنی نشوار و آنچه از معده بیرون
آورده و در دهان بخایند القطعة الخامسة



مَفاعِلُن فَعِلاتُن مَفاعِلُن فَعِلُن

بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب دگر
قریب و رکن و حجیم است خویش ابن پسر
ولید و طفل بچه امرو والده مادر
قریب بفتح قاف خویشاوند نزدیک است همچنین
رکن بضم رآء و حجیم بفتح حای مهمله ابن بکسر همزه
و سکون باء بمعنی پسر است ولید بفتح واو

وکسر لام وسکون باء وطفل بکسر طاء مهمله
بمعنی بچه است ام بضم همزه وتشدید میم
ووالده مادر است ورَحِم قرابتی هم زهدان
بود خَتَن داماد چنانکه صِهر و
خَتِن والد وابست پدر
رحم بفتح راء وکسر حاء بمعنی خویشاوندی
هم زهدان است ختن بفتحتین بمعنی داماد است
همچنانکه صهر بکسر صاد وسکون هاء وختن بفتح
خاء وکسر سین نیز بمعنی داماد است والد بفتح
واو وسکون الف واب بفتح همزه وسکون باء
بمعنی پدر است زکی است پاک وحفی
مِهربان خفی پنهان جلی پدید و
نبی ورسول پیغمبر زکی بفتح زای
معجمه وکسر کاف بمعنی چیز پاک است حفی بفتح حاء

مهمله وکسر فاء شخص مهربان است خفی بفتح
خاء معجمه وکسر فاء چیز پنهان است جلی بفتح
جیم وکسر لام وسکون یاء چیز روشن واشکار
است نبی بفتح نون وکسر باء موحده وتشدید
یاء ورسول بفتح راء وضم سین مهمله بمعنی
پیغمبر است مَلَك فرشته فلک چرخ
ومشتری برجیس شهاب و
کوکب دری ونجم اختر
مَلَك بفتح میم ولام فرشته است فلک بفتح
فاء ولام اسمان است مشتری بضم میم وسکون
شین معجمه کوکبی است در اسمان ششم که انرا
برجیس گویند شهاب بکسر شین وکوکب
بفتح کاف ودری بضم دال وتشدید راء
ویاء ونجم بفتح نون وسکون جیم ومیم انجمله

بمعنی ستاره واختر است فلق سپیده
شفق سرخی دمِ اول شب
ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان
دختر فلق بفتح فاء و لام و سکون قاف
سپیدهٔ صبح است شفق بفتح شین و فاء و
سکون قاف سرخی افتابست کرد اول شب
باقی است ربیبه بفتح راء و کسر باء و سکون یا
بمعنی دختر زن از شوی دیگر است بنت بکسر
باء و سکون نون و ابنه بکسر همزه و سکون باء
بمعنی دختر است حمل بره بقر ثور
گاو عجل بچش مرارة زهره طحال
و کبد سپرز جگر حمل بفتح حاء و
میم و سکون لام بمعنی بره است بقر بفتح با
و قاف و سکون راء و ثور بفتح ثاء مثلثه

و سکون واو و راء بمعنی گاو است عجل بکسر
عین و سکون جیم و لام بچه گاو است مرارة بفتح
میم و راء بمعنی زهره و تلخی است طحال بکسر
طاء بمعنی سپرز است کبد بکسر کاف و فتح
باء بمعنی جگر است بعید دور وراء
پس امام پیش وسط میانه
وسط میان تحت زیر فوق زبر
بعید بفتح باء موحده و کسر عین مهمله دور
شدن است وراء بفتح واو و راء بمعنی پس
چیز باشد امام بفتح همزه پیش روی باشد
وسط بفتح واو و سین مهمله چیز راست عدل
و میان نیک و بد و وسط بفتح واو و سکون
سین مهمله میان چیزی تحت بفتح تاء و سکون
حاء مهمله زیر چیزی است فوق بفتح فاء و سکون

واو بمعنی الای چیزی است علاوه سندان
فطیس پتک و منفخ دم قدوم
منحت تیشه خصیر و فاس تبر

علاوه بفتح عین مهمله و فتح لام و سکون الف
و تاء بمعنی سندان است فطیس بکسر فاء و تا
مشدده و یاء و سین ساکنه بمعنی پتک بزرگ
است منفخ بکسر میم و سکون نون و فتح فاء و
سکون خاء معجمه دم آهنگران است قدوم بفتح
قاف و ضم دال و سکون واو و میم بمعنی تیشه
منحت بکسر میم و سکون نون و فتح حاء مهمله
و سکون تاء بمعنی آلت رنده کردن است و
ابو نصر میان این دو معنی فرق نگذاشته خصیر
بفتح خاء معجمه و کسر صاد مهمله و فاس بفتح
فاء و سکون الف و سین مهمله بمعنی تبر است

سوار دست برنجن چو پای خلخال
وشاح و عقد حمایل رعاث و تاج
افسر

سوار بکسر سین بمعنی دست برنجن
زیوری است که در دست کنند
خلخال بفتح خاء معجمه زیوری است که در پای
کنند و وشاح بکسر واو چیزی است از ادیم
پهن و مرصع بجواهر که می بندند بر میان کردن
و پهلو و گوی بند کردن بند بزرگ عقد بکسر
عین مهمله و سکون قاف و دال گردن بند
رعاث بکسر راء مهمله و تاج بفتح تاء فوقانیه
بمعنی افسر است

بدی نخستین و ثانی
دوم آخر پسین نقیض اولی
اخری و اخر است دگر

بدی بفتح
باء و کسر دال بمعنی نخستین ثانی بثاء مثلثه

بمعنی دو پستان خیر بفتح همزه و کسر خاء معجمه
بمعنی نیستین است اولی بضم همزه و سکون واو
بمعنی نخستین اخری بضم همزه و سکون خاء
بمعنی دیگر است قمیص کرته و یلمق
قبا و ریطه رکو نصیف همچو
خمار است و مقنعه معجر قمیص بفتح
قاف و کسر میم و سکون یاء و صاد مهمله پیراهن
است و کرته پارسی ما وراء النهر یان است یلمق
بفتح یاء و سکون لام و فتح میم بمعنی قبا است
ریطه بفتح راء و سکون یاء چادر یکتخته و رکو
پارسی قومی است نصیف بفتح نون و کسر
صاد و سکون یاء و فاء بمعنی چادر دوخته
است و بهمین معنی است خمار بکسر خاء و مقنعه
بکسر میم و سکون قاف بمعنی سر انداز است

و بهمین معجر بکسر میم و سکون عین اجاج
تلخ و شور است بضم همزه است و مالح شور
فرات عذب است و زبیب و اصف مویز
کبر اجاج بضم همزه آب تلخ و آب
شور است تفه بفتح تاء و کسر فاء چیزی بی مزه
است بنا بر قول ابو نصر اگر چه باین معنی یافت
نشده بلکه بمعنی چیز کم است مالح بحاء مهمله
چیز شور است فرات بضم فاء و فتح راء آب
خوشگوار و تلخ شکن است و کذا عذب زبیب بفتح
زای معجمه و کسر باء بمعنی مویز است اصف
بفتح همزه و صاد و سکون فاء کبر است
شیرازه جامه را بود مارج و شواظ
لهب زبانه همچو آتشکده باد
خاکستر شرار بفتح شین و راء مهمله

پارهٔ آتش است که مجمره و جذوه فادیست
مارج بفتح میم و کسر رآء و سکون جیم مجمره
همچنین شواظ بضم شین و لهیب بفتح لام و
هآء بمعنی زبانهٔ آتش است فحم بفتح فاء و سکون
حآء بمعنی انگشت است رماد بفتح راء بمعنی
خاکستر است عجین خمیر و دقیق آرد و
نخاله سپوس ادام نان
خورش و قند و سکر است شکر
عجین بفتح عین مهمله و کسر جیم معجمه بمعنی خمیر است
دقیق بفتح دال آرد است نخاله بضم نون و فتح
خاء معجمه بمعنی سپوس است ادام بکسر همزه
و دال مهمله نان خورش است قند بفتح قاف
و سکون نون و دال و سکر بضم سین و تشدید
کاف بمعنی شکر است و سکر بفتح سین نبیذ است

حذام تنگ ثفر پاردم لجام لگام
عنان دوال لگام و منطق نطاق کمر
حذام بکسر حآء مهمله و ذال معجمه بمعنی تنگ ستور است
ثفر بفتح ثاء مثلثه و فتح فآء معجمه و سکون رآء
بمعنی پاردم است لجام بکسر لام و جیم معرب
لگام است عنان بکسر عین دوال لگام است که
سوار بدست گیرد منطق بکسر میم و سکون
نون و فتح طآء هر چه بر کمر بندند نطاق بکسر نون
بمعنی کمربند است رکاز کنز بود گنج و صیرفی
صراف ستوقه سته و عقاد
قین آهنگر رکاز بفتح رآء مهمله و زای
معجمه مالی که در زمین نهاده باشند کنز بفتح
کاف و سکون نون و زای معجمه بمعنی گنج است
صیرفی بفتح صاد مهمله و سکون یاء بمعنی صراف است

ستوقه بفتح سین مهمله وضمّ تاء درهم ناسره
که روی آن زر و نقره باشد و میان آن مس باشد
حدّاد بفتح حاء مهمله و تشدید دال و قین بفتح
قاف و سکون یاء و نون هر دو بمعنی آهنگر است

القطعة السابعة في بحر الرمل المثمن

اگر چشم شوخت ز مستی دل و عقلم ربود
نیست ما را غیر فکر چیز تو گفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
چون بدانستی که این بحر رمل شد گویم و
فرخ و فرّوج جوجه بیضه تخم
مرغ و خود چون عنب انگور و تین
انجیر و کمثری امرود

فرخ بفتح فاء و سکون راء و خاء جوجه هر مرغ
است فرّوج بفتح فاء و تشدید راء جوجه مرغ

خایکی بیضه بفتح باء و سکون یاء بمعنی خایه مرغ
و خود که بر سر نهند عِنَب بکسر عین و فتح نون و
سکون باء انگور است تین بکسر تاء و سکون یا
و نون انجیر است کمثری بضم کاف و تشدید میم
و ضم آن و سکون ثاء مثلثه و فتح راء بمعنی امرود

اصفر و فاقع چه زرد و احمر و قانی است سرخ
اخضر هست سبز و واضح و روشن ازرق کبود

اصفر بفتح همزه و سکون صاد مهمله
و فتح فاء چیز زرد فاقع بفتح فاء و سکون الف
و کسر قاف و سکون عین چیز بسیار زرد احمر
بفتح همزه و سکون حاء و فتح میم و قانی بفتح قاف
و سکون الف و کسر نون چیز سرخ باشد اخضر
بفتح همزه و سکون خاء چیز سبز باشد و واضح بضاد
معجمه چیز هویدا و آشکار باشد ازرق بفتح همزه

و سکون ثای چشم سبز باشد جندل
صخر و جحر چو جلمد و جلمود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماء و قادح آب
دودی جندل بفتح جیم و سکون نون و فتح دال
سنگ ریزه بزرگ است صخر بفتح صاد و سکون
خاء سنگ بزرگ است جحر بفتح حاء و جیم و سکون
راء مطلق سنگ جلمد و جلمود بفتح جیم و سکون
لام سنگ بزرگ است حصبا بفتح حاء و سکون
صاد مهمله سنگ ریزه است ماء بمد و کاهی بقصر
استعمال شود بمعنی آبست وادی محلیکه رود
از آن بگذرد باشد جود فیض و جوده
بخشش جو و جودی نیکی جوده نیک
و عظ و میثاق و تحفه پند و پیمان
جود و جود بفتح جیم و سکون واو و دال [illegible]

باران نیک است بضم جیم بمعنی بخشش است
جوده بفتح جیم و سکون واو بمعنی نیک شدن
است و بضم بمعنی نیک و فهر چیزی است و عظ
بفتح واو و سکون عین و ظاء معجمه پند دادن
میثاق بثاء مثلثه پیمان بستن تحفه بمعنی
ستایش بود رود است غبن شمر زرها
زیان است غبن دهر زرها چون
غنا دان بی نیازی و مه بد خوانی
سرود غبن بفتح غین و سکون باء و نون
زیان کردن در خرید و فروش است و بفتح باء
قلت و کمی عقل و شعور است غنا بکسر
غین معجمه و الف مقصوره بمعنی توانگری
و بی نیازی است با الف ممدوده بمعنی
خوانندگی است ظئر دایه حجر [illegible]

ذِئْر شابَست کَبِس ثُوم سیر و جُلجُلان
کشنیز و حِمِّص نخود ظئر

بکسر ظاء معجمه و سکون همزه بمعنی دایه است
حِبّ بفتح حاء مهمله و باء مشدده بمعنی دوست
دِبس بکسر دال و سکون باء دوشاب است
ثوم بفتح ثاء مثلثه و سکون واو بمعنی سیر است
جلجلان بضم هر دو جیم و سکون لام بمعنی کشنیز
خشک است و گاهی حِمّص بکسر حاء مهمله و فتح
و کسر میم مشدده و سکون صاد مهمله بمعنی
نخود است

فُول باشد باقلا و ذُرّه ارزن
سُلت جو پس عدس دان دانجه مج
ماش خُلّر یحمور گُور فول بضم فاء و سکون

واو باقلا است ذُرّه بضم ذال معجمه و فتح راء مشدده
ارزن است سُلت بضم سین و سکون لام جو است

عدس بفتح عین و دال مهملتین دانجه است با عطف
نوعی که عدس را دانجه گویند مج بفتح میم و تشدید
جیم معرب ماش است یحمور بفتح یاء و سکون
حاء و ضم میم بمعنی گور است و هم شب پره

ناجِر سالار و بازرگان فاجِر نابکار
صاعد آن مرد که بالا برود هابط فرود

ناجر بکسر جیم معجمه بمعنی سالار و بازرگان است
فاجر بفاء و راء مهمله بمعنی شخص بدکار است
صاعد بصاد و عین و دال مهملات کسی که بالا
برود هابط بهاء و باء موحده کسی که از بالا
بزیر آید و این بیت ملحق است القطعة الرابعة
فی بحر المجتث المخبون المقصور

چو دل بپرده عشاق برکشد آهنگ
بمهر مجنت خواند غزل بنغمه و چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی گر بودت عقل و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ
قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

سعال بضم سین و عین مهمله بمعنی سرفه است سرعت بضم سین و سکون راء مهمله و فتح عین مهمله شتاب کردن لبث بفتح لام و سکون باء و ثاء مثلثه درنگ کردن قصیر بفتح قاف و کسر صاد مهمله و سکون یاء و راء مهمله کوته واسع بکسر سین و عین مهملتین فراخ شدن ضیق بفتح ضاد معجمه و تشدید یاء و کسر آن و سکون قاف بمعنی چیز تنگ است

هلال ماه نو است و قمر مه و قمراء
شعاع او زهر و صبغ چون شکوفه و رنگ

هلال بکسر هاء ماه نو است قمر بفتحتین بمعنی ماه است قمراء

بفتح قاف و سکون میم و فتح راء مهمله و الف ممدوده شعاع ماه است که ماهتاب باشد زهر بفتح زای معجمه و هاء و هم بسکون هاء آمده بمعنی شکوفه است صبغ بکسر صاد مهمله و سکون باء موحده و غین معجمه بمعنی رنگ است و در شعر لف و نشر مرتب است

اشج شکسته سری لحیه ریش و اقرع کل
اشل و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ

اشج بفتح همزه و شین و تشدید جیم آنکه شکسته سر باشد لحیه بکسر لام و سکون حاء مهمله ریش است اقرع بفتح همزه و سکون قاف و فتح راء و سکون عین کسیکه سراو کل باشد اشل بفتح همزه و شین معجمه و لام مشدد و اقطع بفتح همزه و سکون قاف و فتح طاء و سکون

عین کسیکه دست نداشته باشد اعرج بفتح همزه
وسکون عین وفتح رای مهمله وسکون جیم معجمه کسی که
لنگ باشد قتیل کشته وعظم استخوان ضبع
کفتار چو فهد و دُبّ و نِمر یوز دارد و
خرس و پلنگ قتیل بفتح قاف شخص کشته شده
عَظم بفتح عین وسکون ظاء بمعنی استخوان ضبع
بفتح ضاد معجمه وضم بای کفتار است فهد بفتح
فاء وسکون هاء ودال مهمله یوز است دُبّ
بضم دال مهمله وتشدید باء خرس است نمر بفتح
نون وکسر میم وسکون رای مهمله پلنگ است
ودر شعر لف ونشر است غراب زاغ و هزار
عندلیب و کعیب وحمام و کرکی
کبوتر است و کُلنگ غراب بضم غین معجمه
وراء مهمله وسکون بای زاغ است عندلیب

بفتح عین وسکون نون وفتح دال وکسر لام و
سکون یاء وبای موحده وکعیب بضم کاف وفتح
عین وسکون یاء وبای موحده بمعنی هزار است
که بلبل هزار دستان است حمام بفتح حاء مهمله
کبوتر است کرکی بضم کاف وسکون رای مهمله
وکسر کاف وتشدید یاء کلنگ است
قصب نی امد طرفا گز و یراعه غرو
چنانکه ثعبان و تمساح اژدرها نهنگ
قصب بفتح قاف وصاد وسکون بای نی است
طرفا بضم طاء وسکون رای مهمله نیز گز است
که در بیابانها میرویند یراعه بفتح یاء و رای وعین
مهملتین نی ای است که انرا بفارسی غرو گویند
ثعبان بضم ثاء مثلثه وسکون عین مهمله اژدها
باشد تمساح بکسر تاء وسکون میم بمعنی نهنگ

باشد و در بیت لف و نشر است
هنا ما تمر و کافی پسند و طبع منش
ذلیل خار و عزیز ارجمند قصد آهنگ
مناخ بفتح میم و نون و خاء مهمله جای مانشم
کافی بفاء شخص پسندیده طبع بفتح طاء و سکون
باء و عین مهمله خوی و منش است ذلیل بفتح
ذال خوار است عزیز بفتح عین مهمله و دو
زای معجمه چیز ارجمند و بی همتا قصد بفتح قاف
و سکون صاد و دال مهملتین آهنگ چیزی کردن
انت حمی قروق نزع و روضه مرغزار
بین شنا وطر چه حاجت و صلح آشتی
خصومت جنگ حمی بکسر حاء و فتح
میم و قصر نگاه داشتن نزع بضم تاء و فتح زاء
و سکون عین و روضه بفتح راء مهمله و سکون

واو و فتح ضاد معجمه بمعنی مرغزار و چمن است
وطر بفتحتین حاجت است صلح بضم صاد و
سکون لام و حاء مهمله بمعنی آشتی است خصو
بضم ... ء و صاد مهمله بمعنی جنگ است سویق
پست جشیش و جرابش بلغور شش
جشب طعام درشت حولك چه
پونك سویق بفتح سین مهمله و کسر واو
و سکون یاء و قاف آرد گندم بریان کرده
و هم آرد جو بریان کرده است جشیش بفتح جیم
و کسر شین معجمه و سکون یاء و شین بمعنی
بلغور است جشب بفتح جیم و شین معجمه و سکون
باء طعام درشت حولك بفتح حاء و سکون واو
و کاف بمعنی پونك نوعی از ریحان است
فتانان ظبی فتح و هرب ثلة کره

سبات خواب و فی شقر قوة لا الٰه و ورد ونک

قفار بفتح قاف و فاء و سکون الف و راء مهمله
نان بخوش فرح بفتح فاء و سکون واو و جیم
وخزب بکسر خاء و سکون زای و باء و ثلة بضم
ثاء مثلثه و تشدید لام بمعنی گروه است سبات
بضم سین مهمله و فتح باء بمعنی خواب شقر
بفتح شین معجمه و کسر قاف لاله کوهی است قوة
بضم قاف و تشدید واو ورد نبات است و آن
گیاهی است [illegible] ونک سرخ کنند یا رجیرا

ذکی است زیرک و نحریر و حبر دانشمند
ادیب ادب آموز دان ادب فرهنگ

ذکی بفتح ذال معجمه و کسر کاف و تشدید یاء کسیکه
[illegible] باشد نحریر بکسر نون و سکون حاء
دانشمند حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء و راء

مهمله نیز بمعنی دانشمند ادیب بفتح همزه و
کسر دال مهمله کسیکه ادب آموزد ادب بفتح
همزه و دال مهمله و سکون باء بمعنی فرهنگ

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم
فعولن فعولن فعولن فعولن

تقارب از بحر گردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل
وطن جایگه کرم رز ربع منزل

تراب بضم تاء و رغام بفتح راء و فتح غین معجمه و ثری
بفتح ثاء مثلثه و فتح راء بمعنی خاک است طین
بکسر طاء مهمله و سکون یاء و نون بمعنی گل
وطن بفتح واو و طاء مهمله جایگاه اصلی هر کسی
کرم بفتح کاف و سکون راء و میم بمعنی رز باشد
ربع بفتح راء و سکون باء و عین مهمله منزل است

ومرد میانه بالا را بیز گویند. و ده اسب بند دو
تاختن هر یکیرا بترتیب نامی است
دو بشن نه مشکل مجلی مصلی مسلی
و تالی چو مرتاح و عاطف حظی و
مؤمل بدانکه عرب ده اسپی را که میدوانند
برای هر یک نامی نهاده اند انرا که پیش از همه اید
مجلی گویند وانرا که پس از ان اید دوم باشد
مصلی خوانند وانرا که سیوم اید مسلی نامند
وانرا که چهارم اید تالی خوانند وانرا که پنجم
باشد مرتاح وانرا که ششم عاطف وانرا که
هفتم حظی بفتح حاء مهمله و کسر ظاء معجمه و
تشدید یاء وانرا که هشتم مؤمل وانرا که
نهم لطیم بفتح لام و کسر طاء وانرا که دهم اید سکیت
بضم سین و فتح کاف و ظاهرا است که ابو نصر

نهم در رعایت قافیه اسب هفتمین را بجای هشتم
هفتم چرا که مؤمل اسب هشتم است و حظی هفتم
لطیم و سکیت ارب حاجت عرق و خوی
فؤاد است و قلب جنان و حشا دل
ارب بکسر همزه و سکون را مهمله و باء موحده
بمعنی حاجت است عرق بفتحتین عین و را
مهملتین خوی باشد فؤاد بضم فاء و قلب
بفتح قاف و سکون لام و باء و جنان بفتح جیم
و حشاء بفتح حاء مهمله و شین معجمه بمعنی
دل است بدین پنج ده دو دیگر الحاق
بیکن یکی هست قاشور و دیگر
چو فسکل دو اسب بکویند که بعد
از ان ده اسب میدوانند یکی قاشور است
و دیگری فسکل بکسر فاء و سکون سین و

کسر کاف و سکون لام لبن خشت خام
است و آجر چه پخته عسر ضدّ آسا
عویص است مشکل لبن بفتح لام و
کسر باء موحّده خشت خام است آجر بضم جیم
خشت پخته است عسر بفتح عین و کسر سین
بمعنی امر دشوار است عویص بفتح عین و کسر
واو و سکون یاء و صاد مهمله مطلب دشوار
و مشکل است غیور است رشکین لبوس
است ضدّش آسیف است
غمگین نحیف است نیدل
غیور بفتح غین معجمه و ضم یاء تحتانیه و سکون
واو و راء مهمله کسیکه رشک برد آسیف
بفتح همزه و کسر سین و سکون یاء و فاء شخص
غمگین را گویند نحیف بفتح نون شخص لاغر

ونزار و نیدل را گویند القطعة التاسعة
فی بحر المتقارب
المثمن المقصور
ایا عاقل ضیق شد سخن و پیش شاه
زرین دو نقار و بو ثابته
فعول فعول فعول فعو
بخوان خوش بدین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حب دانه و بین گیاه
طریق و سبیل و صراط است راه
ثمر بفتح ثاء مثلثه و میم مفتوحه میوهٔ درخت
حب بفتح حاء مهمله و باء مشدّده دانه و تخم
هر روئیده ایست تبن بکسر تاء و سکون باء
و نون بمعنی کاه طریق بفتح طاء و سبیل بفتح
سین و صراط بکسر صاد مهمله بمعنی راه است
که در آن عبور کنند صبح گوید و شیخ
خواجه نفس که و فی جندو

جیش است و عسکر سپاه

صبی بفتح صاد مهمله و کسر باء و تشدید یاء
کودک را گویند شیخ بفتح شین معجمه و سکون
یاء و خاء معجمه شخص پیر را گویند نفس بفتح
نون و فاء و سکون سین دم را گویند جند
بفتح جیم معجمه و سکون نون و دال معجمه و جیش
بفتح جیم و سکون یاء و شین معجمه و عسکر بفتح
عین مهمله و سکون سین مهمله بمعنی سپاه

عرض خواسته طارف و تالد نو
نوش با کهن دان و فاسد تباه

عرض بفتح عین و راء مهملتین و ضاد معجمه
متاع خانه و آنچه از کیل و وزن و حیوان
عقار باشد و از آن جهت که هر کسی مال او را می
از او خواسته گفته است طارف بطاء مهمله

وکسر راء مهمله مالی که نو بدست آید و تالد
مالی باشد که از قدیم و کهنه باشد فاسد مالی
که تباه شده

غد و امس عکسند فردا و دی
چه ابیض سفید است
اسود سیاه

غد بفتح غین معجمه و سکون
دال مهمله بمعنی فردا باشد امس بفتح همزه و
سکون میم و سین مهمله بمعنی دیروز ابیض
بفتح همزه و سکون باء و فتح یاء و سکون ضاد
معجمه چیز سفید است اسود بفتح همزه و سکون
سین مهمله چیز سیاه

ذنوب است غرب
است و سجل است دلو رکی است
بئر و قلیب است چاه

ذنوب بفتح ذال معجمه دلو پر آب بزرگ را
گویند سجل غرب بفتح غین معجمه و سکون راء

مهمله دلو بزرگ را گویند سجل بفتح سین
مهمله و سکون جیم معجمه دلو پر آب بزرگ را
گویند رکی بفتح رآء مهمله و کسر کاف و سکون
یاء و جب بضم جیم و تشدید باء و بئر بکسر
باء و سکون همزه و رآء مهمله و قلیب بفتح قاف
بمعنی چاه باشد حجی حجر و لب عقل و
نهیه خرد   خطا جرم و ذنب است
عصیان گناه حجی بکسر حاء مهمله و فتح جیم و حجر
بکسر حاء مهمله و سکون جیم و رآء و لب بضم
لام و تشدید باء و عقل بفتح عین و سکون
قاف و لام و نهیه بضم نون و سکون هاء و فتح
باء بمعنی خرد و دانائی است خطا بفتح خاء
و جرم بضم جیم و سکون رآء و ذنب بفتح ذال
معجمه و سکون نون و باء موحده و عصیان بکسر

عین مهمله و سکون صاد مهمله بمعنی گناه است
حطب هیزم است ضرام و حصب
فروهیزیه عشب و کلاء بان گیاه
حطب بفتح حاء و طاء مهمله هیزم را گویند
ضرام بکسر ضاد معجمه زبانه آتش است و هم آتش
گیرا حصب بفتح حاء و صاد مهمله بمعنی فروهیزیه
است که خوردهای هیزم است برای آتش
گیرا عشب بضم عین مهمله و سکون شین معجمه
و باء موحده و کلاء بفتح کاف لام و همزه گیاه را گویند
مناص و مفر جای رستگی بحق
ملاذ و معاذ است ملجا پناه
مناص بفتح میم و نون و صاد مهمله و مفر
بفتح میم و فاء گریزگاه باشد ملاذ و معاذ
بفتح میم و ذال معجمه بمعنی پناه است

بمعنی بر کم بفتح کاف و سکون میم بمعنی چند
چنانکه گوئی (در چه کاری و بر چه قصدی
و چند میگوئی) نحن بفتح نون و سکون حاء
مهمله و نا بفتح نون و سکون الف و انّا بکسر
همزه و نون مشدده و انّا بکسر همزه و نون
مشدده بمعنی ما است چنانکه گوئی ما گفتیم

اَنَا چون اِنّنی و اِنّی مَن
ما چه و مَن کِه باشد و مَعَ با

اَنَا بفتح همزه و نون و اِنّنی بکسر همزه و
اِنّی بکسر همزه بمعنی من است چنانچه گوئی
من گفتم ما بمعنی چه است ما بمعنی چه است
چنانچه گوئی چه میگوئی مَن بفتح میم و سکون
نون بمعنی که چنانکه گوئی که آمد و که رفت
مع بفتح میم و سکون عین مهمله بمعنی با چنانکه گوئی
و زر

(با او رفتم و با او آمدم)

اَنتُم و کُم شما و ذا این مرد
اَنتَ تو اَنتِ زن و لی تنها

انتم بفتح همزه و سکون نون و ضم تاء و کم
بضم کاف و سکون میم بمعنی شما ذا بفتح ذال
معجمه و سکون الف بمعنی این مرد انتَ بفتح همزه
و سکون نون و فتح تاء تو مرد است و بکسر تاء
بمعنی تو زن است و لی با تو زن

اِن و لو گر مَتیٰ کی و لا نه
اینما هر کجا حیثما هر جا آن

بکسر همزه و سکون نون و لو بفتح لام و سکون
واو بمعنی اگر است متی بفتح میم و تاء بمعنی
کی است لا بفتح لام و سکون الف بمعنی نه است
اینما بفتح همزه و سکون یاء و فتح نون و حیثما

بفتح خاء و سکون باء و ضم ثاء مثلثه یعنی
هر جا باشد قَ پس و قبل پیش و بعد
سپس لِمَ و لِی مر لنا ما را
قَ بفتح یعنی پس قبل بفتح قاف و سکون باء
و لام یعنی پیش بعد بفتح باء و سکون عین و دال
پس چیزی لِ بکسر یعنی مر چنانچه گوئی (مر
تو را خواهم گفت) لی بکسر لام و سکون یاء یعنی
مرا لنا بفتح لام و نون یعنی ما را صه
مه مکن دع و ذر هان
لم و لما نه و هلم بیا
صه بفتح صاد و سکون هاء یعنی خاموش
باش مه بفتح میم و سکون هاء و میم یعنی مکن
دع بفتح دال و سکون عین مهملتین ذر
بفتح ذال معجمه و سکون راء مهمله یعنی واگذار

لم و لما بفتح لام یعنی نه هلم بفتح هاء و ضم
لام و تشدید میم بیا و بیار
ذی و هذی و هذه ابن
مرد را ذا و ذو است با هذا
ذی بکسر ذال معجمه و هذی بهاء مفتوحه
و الف ساکنه که در کتابت ننویسند و ذال
مکسوره و یاء ساکنه و هذه بذال و هاء
مکسوره بمعنی این زن است ذا بفتح ذال معجمه
و الف ساکنه و ذو بضم ذال و سکون واو
هذا بفتح ذال و سکون الف بمعنی این مرد است
تلک آن زن چه ذلک آن مرد
ثم آنجا و هم هنا اینجا
تلک بکسر تاء و سکون لام و فتح کاف یعنی
آن زن ذلک بفتح ذال و کسر لام و فتح کاف

یعنی از مردم ثَمّ بفتح ثاء مثلثه و فتح میم
مشدده بمعنی آنجا وهیهنا بفتح هاء او
الف ساکنه وضم هاء دوم بمعنی اینجا

غیر جز فقط هر گز ایضاً نیز
ربه ربما و رب بسا

غیر بفتح غین معجمه و سکون یاء و راء مهمله
یعنی جز فقط بفتح قاف وضم ثاء مشدده
یعنی هرگز ایضاً بفتح همزه و سکون یاء
و فتح ضاد معجمه یعنی نیز رُبّه بضم راء
و تشدید باء و هاء و ربّما بضم راء و تشدید
باء و میم مفتوحه و الف ساکنه و ربّ
بضم راء و تشدید باء و فتح آن بمعنی بسا باشد

القطعة الحادية عشر

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز

قدچو سرو تو عشاق راست عمر دراز

القطعة الحادية عشر في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

مجتث مثمن مخبون [illegible]

رجا امید است و سوغ و حل و جواز
روائی و نصفت عدل و صوف و جرس آواز

رجا بفتح راء مهمله و جیم معجمه و الف ساکنه
و مد بمعنی امید است که گوئی رجاء و هرگاه
بقصر خوانی بمعنی کرانه آسمان است که گوئی
رجا سوغ بفتح سین و سکون واو و غین
معجمه و حل بکسر حاء مهمله و تشدید لام و
جواز بفتح جیم و زای معجمه این سه بمعنی روا
بود است نصفت بفتح نون و صاد و فاء

بمعنی عدل است صوف بفتح صاد مهمله
وسکون واو و تاء و جرس بفتح و کسر جیم و
سکون راء و سین بمعنی آواز است
حضیض و غائر و غور است و هجل و هده
نشیب بقاع ربوه و تل است و نجد
هضبه فراز حضیض بفتح حاء و کسر
ضاد و غائر بغین معجمه و کسر یاء و غور بفتح غین
و سکون واو و راء مهمله و هجل بفتح هاء و سکون
جیم و لام و هده بفتح واو و سکون هاء و دال
مهمله و هاء این جمله بمعنی زمین پست است
بقاع بضم باء و قاف و عین مهمله و ربوه بفتح راء
مهمله و سکون باء و فتح واو و تاء بفتح تاء و تشدید
لام و نجد بفتح نون و سکون جیم و دال و هضبه
بفتح هاء و سکون ضاد این جمله بمعنی پشته

و زمین فراز و بلند است طعام خوردنی
فجل ترب و ملح نمک ارز برنج و
مرق شوربا قلولا قاز طعام
بفتح طاء بمعنی خوردنی است فجل بضم فاء
و سکون جیم و لام بمعنی ترب است ملح بکسر
میم و سکون لام و حاء بمعنی نمک ارز بفتح
همزه و ضم راء و سکون زای معجمه بمعنی برنج و
بضم همزه نیز آمده مرق بفتح میم و راء و سکون
قاف بمعنی شوربا است قلولا بفتح قاف
و دو لام و سکون واو بمعنی قاز است که
مرغی است بلند پرواز قصید مغز سطبر
راز مغز نشان قلید قاق و سمین
فربه و طویل دراز قصید بفتح
قاف و کسر صاد مهمله و سکون یاء و

ذال مهمله مغز پیر و بسیار زان بفتح راء و
سکون الف و زای معجمه مغز بکر نان دو تنك
باشد قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون
یاء و ذال گوشت خشك شده را گویند
سمین بفتح سین و کسر میم و سکون یاء و نون
بمعنی فربه است طویل بفتح طاء بمعنی دراز
مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره کشنیز
کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز
مخیض بفتح میم و کسر خاء معجمه و سکون یاء
و ضاد معجمه بمعنی دوغ و دوغن گرفته لبن بفتح
لام و باء و سکون نون بمعنی شیر است کزبره
بضم کاف و سکون زای معجمه و ضم باء موحده
و زای مهمله بمعنی کشنیز کراع بضم کاف و راء
و عین مهملتین بمعنی پاچه گوسفند جبن

بضم جیم و باء و سکون نون بمعنی پنیر بصل
بفتحتین و سکون لام پیاز سمید و درمکه
نان سفید و خلّ سرکه رغیف
گرده و بداست و ابتدا آغاز سمید
بفتح سین و کسر میم و سکون یاء و ذال معجمه
نان سفید درمکه بفتح دال و سکون راء
مهملتین و فتح میم نان میده را گویند خلّ بفتح
خاء معجمه و تشدید لام سرکه است رغیف بفتح
راء مهمله و کسر غین معجمه و سکون یاء و فاء نان
تنك را گویند بدء بفتح باء و سکون دال و ابتدا
بکسر همزه و سکون باء و فتح تاء و دال و سکون
الف بمعنی آغاز و شروع در کار قطیع
زان رمه جدی و عناق بزغاله
چیبا معز بز و ضان میش و تیس نر

قطیع بفتح قاف وکسر طاء وسکون یاء وعین
مهمله رمه گوسفند راگویند جدی بفتح جیم و
سکون دال و یاء بزغاله و عناق بفتح عین و
نون وسکون الف وقاف بزغاله ماده راگو
معز بفتح میم وسکون عین و زای معجمه بز است
ضأن بفتح ضاد معجمه وسکون همزه گوسفند
میشینه راگویند تیس بفتح تاء وسکون یاء
وسین مهمله بز نر راگویند ابو الملیح
چکاوک و زاست قبره نام چو نسر
کرگس و چون صقر چرخ و بازی باز
ابو الملیح بفتح میم وکسر لام چکاوک راگویند قبره
بضم قاف وتشدید باء نام او در فارسی چکاوک
وکلک است نسر بفتح نون وسکون سین و راء
مهمله کرکس است صقر بفتح صاد وسکون قاف

بمعنی چرخ است که مرغی بلند پرواز است بازی
بباء موحده و زای معجمه مرغی است که بدان شکار کنند
صغیر خورد و حباری شواظ و مخلب چنگ
حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع کاز
صغیر بفتح صاد مهمله وکسر غین معجمه وسکون
یاء و راء چیز خورد وکوچک و حباری بضم
حاء مهمله وفتح راء مهمله مرغی است چنانچه
در صحاح گفته شواظ بضم شین معجمه و ظاء معجمه
زبانه آتش بیدود است و شیخ معنی حباری
را شواظ آورده و این غلط باشد مخلب
بکسر میم وسکون خاء معجمه وفتح لام بمعنی چنگال
مرغ و پنجه سباع است حدید بفتح حاء مهمله
و دال مهمله چیز تیز راگویند مسن بکسر
میم وفتح سین مهمله سنگ بلور است مقطع

بکسر میم و سکون قاف و فتح طاء و سکون عین
مهمله بمعنی کار آمده است نکرع است
وضو آب دست و نیت عزم بنیه
قبله کو کعبه است چون صلوة نماز
نکرع بتشدید و ضم رای مهمله و سکون عین مهمله
و وضو بضم واو و ضاد آب دست و پا باشد نیت
بکسر نون بمعنی عزم درکار رها است بنیه بفتح
باء و کسر نون و تشدید یاء و سکون هاء و قبله
بکسر قاف کعبه است صلوة بفتح صاد و لام بمعنی
نماز است عطاس عطسه عجف لاغری
جذام خوره جبان و هاع و هذان
بیدل و تنحب نامرد عطاس بضم عین و
فتح طاء و سکون الف و سین مهمله عطسه
عجف بفتحتین و سکون فاء بمعنی بعض

لاغری است جذام بضم جیم و فتح ذال معجمه مرضی
است که آنرا خوره گویند جبان بفتح جیم و هاع
باء و عین مهمله و هذان بکسر هاء و فتح ذال
مهمله بمعنی شخص بیدل و ترسنده تنحب
بخاء مشدده و سکون باء موحده بمعنی ناز
کردن زنیم و سند و دعی نیز همو
بذی بی شرم زسبیل همره و بعله
زن و نجی همراز زنیم بفتح زای
معجمه و کسر نون آنکه در بدی نشانه بود سند
نیز همین معنی است دعی بفتح دال و کسر عین
بمعنی حرامزاده است بذی بمعنی بی شرم است
زسبیل بفتح زای مهمله و کسر سین و سکون
یاء و لام بمعنی همراه و همسیر است بعله بمعنی
زن است نجی بمعنی همکو و همراز است

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه
قرین ندیم بود همدم و شریک انباز

کلیم بفتح کاف و کسر لام و سکون یاء و میم بمعنی
هم سخن حریف بفتح حاء مهمله و کسر راء و سکون
یاء و فاء بمعنی هم کار و هم کسب قرین بفتح
قاف و کسر راء و سکون یاء و نون بمعنی یار
و ندیم و همدم است شریک بمعنی انباز و هم کار

اکیل هم خور و هم کاسه و سمی همنام
رفیق یار و موافق عشیر چه همتا

اکیل بفتح همزه و کسر کاف و سکون یاء و لام
همکاسه و هم خوراک سمی بفتح سین و
کسر میم و تشدید یاء همنام است رفیق بفتح
راء و کسر فاء و سکون یاء و قاف یار و دوست
موافق است عشیر بفتح عین و کسر شین ه

وسکون یاء و راء همتا و هم زندگانی

القطعة الثانیة عشر فی بحر الرمل المثمن المقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

همچو بلبل بسد از بنا بن قطعه

قزم و غطریف و حلاحل سید و راس همام
مهتر است و دی شت صدر و شیء چیز و اسم نام

قزم بفتح قاف و سکون زاء و میم و غطریف بکسر
غین معجمه و سکون طاء و کسر راء مهمله و سکون
یاء و فاء و حلاحل بفتح حاء اول و کسر حاء ثانی
و سکون لام و سید بفتح سین و تشدید یاء
و راس بفتح راء مهمله و سکون همزه و سین
و همام بضم هاء اینجمله بمعنی مهتر و بزرگ
قوم است دست بفتح دال مهمله و سکون سین

وتاء بمعنی دست و صحرا و دست جامه وغیره
کاشانه آمده و شم بمعنی صد و کریاس خانه است
شیء بفتح شین معجمه و سکون یاء و همزه بمعنی
چیز است اسم بکسر همزه و سکون سین و میم بمعنی نام
عقوه ساحت امر کار و قول گفت فعل
کرد جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
عقوه بفتح عین مهمله و سکون قاف ساحت
میان خانه را گویند امر بفتح همزه و سکون میم
و راء کار فرمودن قول بفتح قاف و سکون واو
و لام بمعنی گفتن فعل بکسر فاء و سکون عین و لام
بمعنی کردن جنب بفتح جیم و سکون نون و باء
بمعنی پهلو جار بفتح جیم و سکون الف و راء
مهمله بمعنی همسایه است و همسایه را نگهبان
گویند سطح بفتح سین و سکون طاء و حاء

مهمله بمعنی بام است لون رنگ ریح بوی و
باد و عین و غیم میغ نوم خواب و مشی رفتن
بعد دوری خطوه گام
لون بفتح لام و سکون واو و نون بمعنی رنگ
است ریح بکسر راء و سکون یاء و حاء مهمله
بمعنی بوی و باد هر دو آمده غین بفتح غین
معجمه و سکون یاء و نون و غیم بفتح غین و سکون
یاء و میم بمعنی میغ و آن ابری است که تمام آسمان
را بپوشاند نوم بفتح نون و سکون واو و میم
بمعنی خواب مشی بفتح میم و سکون شین معجمه
و یاء بمعنی رفتن بعد بضم باء و سکون عین و
دال مهملتین بمعنی دوری خطوه بضم خاء معجمه
و سکون طاء مهمله بمعنی گام است که میان
دو قدم باشد و بمعنی فرمان برداری نیز

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه
صوف پشم کوز کوزه قصعه کاسه قدر
دیگ و کاس جام زبده بضم زای معجمه و
سکون باء بمعنی مسکه است دهن بضم دال و
سکون هاء و نون روغن است قطن بضم قاف
و سکون طاء و نون بمعنی پنبه صوف بضم صاد
و سکون واو و فاء بمعنی پشم کوز بضم کاف و
سکون واو و زای معجمه بمعنی کوزه است
بفتح قاف و سکون صاد و فتح عین و سکون
هاء بمعنی کاسه قدر بکسر قاف و سکون دال
و راء بمعنی دیگ است کاس بفتح کاف و سکون
همزه و سین مهمله بمعنی جام است لفت
شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل
کدس خرمن خزمه دسته صعب ستیز انف ننگ رام

لفت بکسر لام و سکون فاء و تاء بمعنی شلغم بقل
بفتح باء و سکون قاف و لام بمعنی تره زرع
بفتح زای معجمه و سکون راء و عین مهملتین بمعنی
کشت کردن ریع بفتح راء مهمله و سکون یاء
و عین بمعنی دخل و زیادتی مال است کدس بضم
کاف و سکون دال و سین خرمن نکوفته است
خزمه بضم خاء و سکون زای معجمه دسته کندم
صعب بفتح صاد مهمله و سکون عین و باء بمعنی
شدید بودن و رام نبودن است انف بفتح همزه
ممدوده و کسر نون و سکون فاء ننگ کردن است یا
ثغر کستن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
خد رخ و جوانب و ضیق و ضنک تنگی کام
ثغر بفتح ثاء مثلثه و سکون غین معجمه و راء مهمله
و سن بکسر سین مهمله و تشدید نون و ضرس

بکسر ضاد معجمه و سکون رآء و سین مهمله بن
این هر سه بمعنی دندان است ظفر بضم ظاء معجمه
و سکون فاء و رآء مهمله بمعنی ناخن است جلد
بکسر جیم معجمه و سکون لام و دال مهمله بمعنی پوست
خد بفتح خاء معجمه و تشدید دال مهمله رخسار
است جوف بفتح جیم و سکون واو و فاء اندرون
شکم است ضیق بکسر ضاد معجمه و سکون یاء
و قاف بمعنی تنگی است حنک بفتح حاء مهمله
و فتح نون و سکون کاف کام و زیر دهن است
آدمی انسی و انسان مردم و جنی پری
اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان دین
آدمی بفتح دال و کسر میم و سکون یاء و انسی
بکسر همزه و سکون نون و کسر سین و تشدید
یاء و انسان بکسر همزه و سکون نون هر سه بمعنی

مردم است جنی بکسر جیم و تشدید نون و سکون
یاء بمعنی پری است اجر بفتح همزه و سکون جیم
و رآء بمعنی مزد دادن است رشوه بکسر رآء و سکون
شین معجمه بمعنی پاره است و آن چیزی است
که بجا کرده هند تا حکم بر وفق مراد رشوه دهنده
کند غرم بضم غین معجمه و سکون رآء و میم
بمعنی تاوان دین بفتح دال و سکون یاء و نون
بمعنی وام و قرض دار بودن است
اصبع انگشت الک ابهام انگشت نر
یا ز سبابه است وسطی بنصر خنصر
اصبع بکسر همزه و سکون صاد مهمله و فتح باء
و سکون عین بمعنی انگشت ابهام بکسر همزه و
سکون باء بمعنی انگشت نر است سبابه بفتح
سین و تشدید باء انگشت شهاده است

که پهلوی ابهام است وسطی بضم واو و سکون
سین انگشت میان بنصر بکسر باء و سکون نون
و کسر صاد انگشت کلک که پس از انگشت میان
است خنصر بکسر خاء و سکون نون و کسر صاد
انگشت کهتر که آخرین است سقم بیماری
صحت تندرستی ثفنه کبر قیح
که ریم است خون الفلس فی انی خام
سقم بضم سین و سکون قاف و میم بمعنی بیماری
است صحت بکسر صاد و تشدید حاء بمعنی
تندرستی است ثفنه بکسر ثاء و سکون یاء و فاء
بمعنی کبر است قیح بفتح قاف و سکون یاء و حاء
بمعنی ریم و چرک است که از زخم برون آید
دم بفتح دال و سکون میم بمعنی خون است
فلس بفتح قاف و سکون لام و سین بمعنی ...

انی بکسر همزه و تشدید نون گوشت خام

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

زهی جمال تو امروز به ز دی و پریر
چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

بگوی مجتث و مفکن ز شر شرر در دن

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر
شعیر و صبره و کتان جو است و جاش و عبر

مبارز بضم میم بطل بفتح باء و طاء باسل بفتح
باء و سکون الف و کسر سین شجاع بضم شین
اینجمله بمعنی شخص دلیر است شعیر بفتح
شین و کسر عین بمعنی جو است صبره بضم
صاد و سکون باء بمعنی جاش است و آن
مقداری از خرمن باشد که وزن نکرده پرداز اند

کتان بفتح کاف و تشدید تاء زعیر است و نیز کتان گویند

غضنفر و اسد و لیث
حارث و دلهاث هزبر و قسوره
و حیدر است و ضیغم شیر غضنفر

بفتح غین و ضاد معجمتین و سکون نون و فتح فاء و راء اسم شیر است همچنین اسد بفتح همزه و سین مهمله بمعنی شیر است لیث بفتح لام و سکون یاء و ثاء مثلثه و حارث بفتح حاء و کسر راء و سکون ثاء مثلثه و دلهاث بکسر دال مهمله و سکون لام و ثاء مثلثه و هزبر بکسر هاء و فتح زای معجمه و سکون باء و راء مهمله و قسوره بفتح قاف و سکون سین مهمله و حیدر بفتح حاء و دال مهمله و ضیغم بفتح ضاد معجمه و سکون یاء و فتح غین و سکون

میم انجمله بمعنی شیر و اسمهای و نیز

رقاد و هجعت خفتن سهار بیخوابی
بذول و باذل و مانح سخی و شبعان سیر

رقاد بضم راء مهمله و قاف و ذال مهمله بمعنی خفتن هجعت بفتح هاء و سکون جیم معجمه و فتح عین مهمله و سکون تاء نیز بمعنی خفتن است سهار بضم سین بمعنی بیخوابی است بذول و باذل بفتح باء و ذال معجمه و مانح بکسر نون و سکون حاء بمعنی شخصی سخی است شبعان بفتح شین معجمه و سکون باء موحده بمعنی شخص سیر است

عوج کجی و حزن بیکاه و امت بلند
خبار نرم و اخاذه غدیر و قاع کو بو

عوج بکسر عین و فتح واو و سکون جیم بمعنی کجی است حزن بضم جیم و راء مهمله

وسکون زای معجم زمین بیگیاه اَمْت بفتح
همزه وسکون میم وتاء جای بلند خبار بفتح
خاء وباء وراء مهمله زمین نرم اخاذه بکسر
همزه وخاء وذال المعجمتین بکسرها کردیبابا
اب درآنها جمع شود قاع بقاف وعین مهمله
زمین کویر

القطعة الرابعة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل فی ترجمة الاصابع

مفعول مفاعل مفاعیل فاع

اخرب هزج است اگر ترا این فکر است

بصم و عتب و رتب چهارم فتر است
اینها همه چیست فرجهای شبر است

بُصم بضم باء وسکون صاد مهمله فرجه میان
خنصر وبنصر است عتب بفتح عین مهمله

وفتح تاء وسکون باء فرجه میان بنصر و وسطی
رتب بفتحتین فرجه میان وسطی وسبابه
فتر بکسر فاء وسکون تاء وراء مهمله فرجه میان
سبابه وابهام وفرجه میان هر دو چیز است

القطعة الخامسة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل

ای ماه رخ پر دلی محتشمه
والله دل من شده ترا رام همه

مفعول مفاعیل مفاعل فاع

این بحر هزج چو من بخوان با نغمه
نه جفت نبی که پاک بودند همه
بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب
میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشر فی بحر الهزج المثمن

فرزند نبی قاسم و ابرهیم است
کین طیب و طاهر از سر تعظیم است
با فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر ار تو را سر تعلیم است

القطعة السابعة عشر

مولی دوازده است نبی را یکی نبه
دیگر فضاله آنکه نفیع است و نبه
نبه بفتح نون و باء است فضاله بضم فاء و
فتح ضاد معجمه است
ثوبان رباح و صالح
مدعم یسار و زید بو رافع و
ضمیره کبیشه موهبه
ثوبان بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و باء
موحده است رباح بفتح راء مهمله و باء
موحده و حاء مهمله است ضمیره بضم ضاد

معجمه و فتح میم و سکون یاء است کبیشه بضم
کاف و فتح باء و سکون یاء است موهبه
بضم میم و فتح واو و سکون باء و فتح هاء و
باء است

القطعة الثامنة عشر في الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل

نوروح و انفال مدنی میدان
با لم یکن و زلزله احزاب همان
اینها سورهائی است کرد و مدینه بر پیغمبر
نازل کردیده پنج اول و قد سمع و رعد
حدید فتح و لیس و پیش و نصر
دهر و رحمن اینها سورهائی ا
کرد و مدینه بر پیغمبر نازل کردیده

القطعة التاسعة عشر في بحر المتقارب المثمن السالم

زخیبر سند مصطفی هفت قلعه
خدایش بداد آنچنان ز ملک سالم

کتبه بد و ناعم و نتق انحکه
قنوص و نطاة و سطیح و سلالم
اینها اسماء قلعه هائیست که پیغمبر صلعم از یهود
گرفت مجرب القطعة العشرون فی بحر
در ذکر اسامی امراض مزمنه است
خشن و لادغ و اعیائی
خدری و ممدد و حکاک
ناخس و رخوه و کاسر و ضاغط
وان مفتح کز و عضل بشد حاک
خشن بفتح خاء و شین معجمه دردی با
که علامتش درشتی پوست باشد لادغ
بدال مهمله و غین معجمه دردی است که پوست
را بگزد اعیائی دردی است که صاحبش
از حرکت کردن خستگی و ماندگی دریافت

یابد خدری بفتح خاء و دال و راء مهمله
دردی است که بسبب شدت سرما
یا انسداد خون حاصل شود ممدد بدال
مهملتین دردی است که بسبب آن اعصاب
و عضلات کشیده می شود از جانبی راز
حکاک بفتح حاء مهمله و تشدید کاف دردی
است که صاحبش خود را بیخارد و پس
از خاریدن میسوزد و سببش صفرا است
و سوزا ناخس دردی است که غشا را می
کشد از طرف عرض و صاحبش پندارد که
سوزن در او میخلد رخوه بکسر راء و سکو
خاء معجمه دردی است که عضلات را
سست نماید کاسر بسین و راء مهملتین
دردی است که اعضا را بفشارد و بشکند

ضاغط بضاد معجمه وغین معجمه وطاء مهمله
دردی است که او بر عضو را میفشارد
مقسّح بفاء وسین مهمله وخاء معجمه دردی
باشد که در میان عضله وپرده آن در آید
واتصال انها را جدا کند ضربان و
ثقیل وثاقب بان وان مسلی
که او سنت اصل هلاک
ضربان دردی است که صاحبش پندارد
عضو را سوراخ می کند ثقیل بفتح ثاء مثلثه
دردی است که صاحبش خود را گران و
سنگین میفهمد ثاقب بثاء مثلثه دردی
که عضو را سوراخ می کند مانند
مسلّی بکسر میم وفتح سین دردی است که
صاحبش پندارد پیچاند و وزش سوراخ

می کند القطعة الحادی والعشرون
دو تشرین ودو کانون وپس انکه
شباط واذر ونیسان ایار است
حزیران وتموز واب وایلول
نگه دارش که از من یادگار است
این قطعه اسمهای ماههای شمسی است
باصطلاح رومیان بلفظ سریانی ماه اول را
تشرین اول گویند ۲ را تشرین الآخر ۳
کانون اول ۴ کانون آخر ۵ شباط بشین
۶ اذر ۷ نیسان ۸ ایار بفتح همزه ۹ حزیران
بفتح حاء مهمله ۱۰ تموز ۱۱ اب ۱۲ ایلول وهر
ماه یک فصل باشد چنانچه ایلول وتشرین
اول وتشرین اخر خزان است وکانون اول
وکانون اخر وشباط زمستان است واذر

ونیسان وایار بهار است وحزیران وتموز
واب تابستان است قطعه بیست و
دو نهم در ذکر ماههای شمسی باصطلاح

ولفظ فارسیان

ز فروردین چه بگذشتی مه اردی بهشت آید
بمان خرداد و تیر انکه چو مرداد شهریور آید
پس از شهریور و مهر و ابان و اذر و دی
که بهمن و اسفندار و مه ماهی پس اید
فروردین ماه و اردی بهشت ماه و خرداد
ماه این سه ماه بهار است تیر ماه و مرداد
ماه و شهریور ماه این سه ماه تابستان
است مهر ماه ابان ماه اذر ماه این سه ماه
خزان است دی ماه بهمن ماه اسفندار
مذ ماه این سه ماه زمستان القطعة

الثالثة والعشرون

موش و بقر و پلنک و خرکوش شمار
زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
انگاه باسب و گوسفند است حساب
حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
بدانکه ترکان هر یک از دوازده سال را
که دوره اثنا عشریه گویند یکی از جانوران
مذکوره در این رباعی نسبت کنند پس
مذکور پس سال موش را سیچقان ئیل
گویند و سال گاو را اود ئیل و سال
پلنک را بارس ئیل و سال خرگوش را توشقان
ئیل و سال نهنگ را لوی ئیل و سال مار
را ئیلان ئیل و سال اسب را یونت ئیل
و سال گوسفند را قوی ئیل و سال حمدونه را

پیچی ییل و سال ارغر ایتقاقوی ییل و سال
سلی وا ایت ییل و سال خوک و اتنکوز ییل
و یونس کی نیز نظم کرده اند

بیچین اود پارس را بیخوان
پس توشقان ولوی و ییلان دان
یونت و قوی است بعد از آن بیچ ییل
تخاقوی و ایت و تنکوز خوان

القطعة الرابعة والعشرون

در بیوت هفت کوکب سیاره است
حمل و عقرب بت بهرام
قوس و حوت است مشتری را دام
ثور و میزان چو خانهٔ زهره است
مر زحل راست جدی و دلو مقام
نیر جوزا و خوشه مه سرطان

خانهٔ آفتاب شیر مدام

بدانکه دور فلک را بدوازده قسمت متساوی قسمت کرده اند و آنها را بروج نامیده اند و این دوازده برج را منازل هفت سیاره ستاره خوانده اند و هفت ستاره این است قمر که بفارسی ماه گویند منزل وی سرطان است عطارد که بفارسی تیر گویند منزل وی جوزا و خوشه است و خوشه را بعربی سنبله گویند زهره که بفارسی ناهید گویند منزل وی ثور و میزان است شمس که آفتاب است منزل وی اسد است که بفارسی شیر گویند مریخ که بفارسی بهرام گویند منزل وی حمل و عقرب است مشتری که بفارسی برجیس گویند منزل وی قوس

وحوت است زحل که بفارسی کیوان گویند
منزل وی جدی و دلو است پس ماه و آفتاب
هر یک را یک برج باشد و پنج ستاره دیگر
را هر یکرا دو برج منزل باشد و تمام دوازده
برج بترتیب در این قطعه مذکور است

برجها دیدم که از مشرق بر آورند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت
چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

القطعة الخامسة و العشرون

در بیان مقدار بودن آفتاب است در هر یک
از بروج اثنا عشر بدانکه شش برج از
بروج دوازده گانه معوج الطلوع است
که آفتاب در این شش برج زیاده از سی روز

میباشد در پنج برج سی و یک روز و در
یک برج سی و دو روز و چهار برج متوسط
الطلوع است و استقامت و اعوجاج که
آفتاب در او سی روز زیاده نمیباشد
زیرا که سی واسطه است میان بیشتر و کمتر
و دو برج دیگر مستقیم الطلوع است و آفتاب
در این دو برج بیست و نه روز میماند پس در

بمعنی کنند خوب بجوزا سی و دو
سی و یکی است حمل و ثور و شیر
پس و پیش

یعنی آفتاب در برج جوزا
سی و دو روز میماند و در برج حمل و ثور
و اسد و سرطان که پیش از اسد است و
سنبله که پس از اسد است سی و یک روز میماند
و اینها بروج معوج الطلوع است

دلو و میزان و حوت و عقرب سی
بیست و نه قوس و جدی کو بیش

یعنی آفتاب در این چهار برج که دلو و میزان
و حوت و عقرب است متوسط الطلوع‌اند
در هر یک سی روز بماند و در قوس و جدی
که مستقیم الطلوع‌اند در هر یک بیست
و نه روز و نیز در این معنی گفته‌اند

لا و لا لب لا و لا لا شش مه است
لل کط و کط لل شهور کو مه است

پنج لا اشاره به پنج ماه سی روزه است
و لب اشاره بماه سی و دو روزه و لل اشاره
بچهار ماه سی روز و دو کط اشاره بدو
ماه بیست و نه روز زیرا که لام بعدد سی است
و الف یک و کاف بیست و طاء نه است

القطعة السادسة والعشرون

این قطعه در بیان سن گاو و اشتر و گوسفند
و آهو است تبیع و جذع سن گاو و آ
آنکه ثنی و رباعی سدیس است
و صالع تبیع بفتح تاء و کسر باء و عین مهمله
گاو یکساله است جذع بفتح جیم و سکون
ذال معجمه و عین مهمله گاو و گوسفند و اسب
و آهوی دو ساله و اشتر پنجساله است ثنی
بفتح ثاء مثلثه و کسر نون و تشدید یاء گاو
و گوسفند و اسب سه ساله و اشتر پنجساله
است ثنی بفتح ثاء مثلثه و کسر نون و تشدید
یاء گاو و گوسفند و اسب و اشتر شش ساله
را گویند سدیس رباعی بفتح راء و باء موحده
و عین مهمله گاو و گوسفند و اسب و اشتر

هفت ساله را گویند سدیس بفتح سین
مهمله و کسر دال مهمله گاو و گوسفند و اسب
پنج ساله را و اشتر هشت ساله را گویند
صالغ بصاد مهمله و غین معجمه گاو و گوسفند
شش ساله را گویند و چون سن گاو
از شش درگذرد نام ندارد و هفت ساله را
سالغ سنتین گویند و بگذار این قیاس

مخاض و لبون است و حق و جذع پس
ثنی و رباعی سدیس است و بازل

مخاض بفتح میم و خاء و ضاد معجمتین اشتر
یکساله نر است لبون بفتح لام و ضم باء اشتر
دو ساله است حق بکسر حاء مهمله و تشدید
قاف اشتر سه ساله که داخل سال چهارم
شده باشد بازل بباء موحده و زای معجمه

اشتر نه ساله نر و ماده است

القطعة السابعة و العشرون

در بیان اسامی بنی سبا است

اشعر و عمرو و حمیر و کهلان
مر و انمار و عامله ز سبا است

اینها هفت قبیله اند از فرزندان سبا
در تهذیب گوید سبا زمینی است در
یمن و هم گفته اند شهری است و هم
گفته اند قبیله ایست در یمن و هم گفته
اند نام عرب یمن است و گفته اند نام مردی
است که او زاده پسر بوده کنده اشعر
ازد مذحج انمار حمیر عامله حرام لخم
غسان که جمله کی معروفند

القطعة الثامنة و العشرون

زر ونی جثه هفتاد و یکدر بسیار
چل و شش از ارزیز سی و هشت شمار
ذهب صد است و سرب پنجه و نه و از آهن چل
برنج و مس چل و پنج است و نقره پنجه و چار

اینقطعه در بیان معرفت طلای خالص از مغشوش از این قرار که ظرفیکه از آبریز کند از طلای خالص و آن صد درم بشود پس اگر همان ظرف را پر کنند از زیبق هشتاد و یکدرم شود و اگر پر کنند از ارزیز سی و هشت برآید و اگر پر کنند از روی چل و شش برآید و اگر پر کنند از سرب پنجاه و نه برآید و اگر پر کنند از آهن چهل برآید و اگر پر کنند از برنج یا مس چهل و پنج برآید و اگر پر کنند از نقره پنجاه

چهار برآید پس معلوم شود از این میزان که طلا و نقره خالص کدام است و مغشوش وکیمیا کری کدام

القطعة الثلثون

زهی روی بخوبی کل دهانت غنچه خندان
قدت سرو روان و در خطت ریحان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بدان بحر هزج این وزن و خوش این قطعه را بخوان

کتف شانه معا روده عضد بازو یسیر آسان
زهجی و زملی دنبه مرغ و شوی بود آن

کتف بکسر کاف و فتح تاء و سکون فاء بمعنی شانه است معا بکسر میم بمعنی روده است عضد بفتح عین و ضم ضاد بمعنی بازو و یسیر بفتح یاء بمعنی آسان زمجی بکسر های معجمه و کسر میم و تشدید جیم و زمکی بر وزن زمجی

بمعنی دبنهٔ مرغ است شِوی بکسر شین
وفتح واو گوشت بریان شده را گویند

صِمّم کوڼی بکم گنگی عرج لنگی بله گوگی
عَلیم وعالِم وعلّام دانا واسی پوهان

صِمّم بکسر صاد مهمله کوڼی گوش بکم بفتح باء
موحده گنگی زبان عرج بفتح عین وراء مهملتین
لنگی پایله گوگی بعنی نادان بودن اسی بفتح
همزه شخص اند وهکین

سحاب وعارض ومزن وغمام ابر است وظل سایه
حیاء وابل وسیح ومدرار ومطر باران

سحاب بفتح سین وحاء مهمله ابر تنک کشید
عارض بضاد معجمه ابر مزن بضم میم وسکون زای
معجمه ابر سفید غمام بفتح غین معجمه ابر یکه تمام
آفاق را ابر شد ظِل بکسر ظاء معجمه سایه

حیاء بفتح حاء مهمله ومدّ وابل بکسر باء وتحتیه
بفتح همزه واو وسکون سین مهمله مدرار
بکسر میم وسکون دال ودو راء مهمله مطر
بفتح میم وطاء مهمله وسکون راء اینجمله بمعنی باران

ربیع اسم بهار است وخریف اسم خزان بکه
شتاء وصیف نی شبهه زمستان است وتابستان

ربیع بفتح راء مهمله بمعنی بهار است خریف
بفتح خاء معجمه وکسر راء مهمله بمعنی خزان
شتاء بکسر شین معجمه زمستان است
صیف بفتح صاد مهمله تابستان است

عدو وخصم دان دشمن حذار وخوف ترسیدن
وِثاق ونکل بند آمد حصن وسجن چه زندان

عدو بفتح عین وضم دال مهمله وتشدید
واو خصم بفتح خاء وسکون صاد مهمله

بمعنی دشمن حِذار بکسر حاء مهمله و ذال
معجمه ترسیدن وثاق بفتح واو و ثاء مثلثه
و قاف بند نِکل بکسر نون نیز بمعنی بند است
حَصین بفتح حاء و کسر صاد جای محکم و بمعنی
زندان نیز آمده سجن بکسر سین مهمله و سکون
جیم زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری
تازه جنی چیده خزی رسوا دنی ناکس
ضنی لاغر بهی تابان

ابی بفتح همزه و کسر
باء و تشدید یاء حیوان سرکش بطی بفتح باء
و کسر طاء کاهل طری بفتح طاء و کسر راء چیز
تازه جنی بفتح جیم و کسر نون چیده شده
خزی بفتح خاء و کسر زای معجمه شخص رسوا دنی
بدال مهمله شخص فرومایه و ناکس ضنی بضاد
معجمه لاغر بهی بفتح باء و کسر هاء و تشدید

یاء بمعنی تابان و درخشان و زیبا شدن

سغب غرث و طوی جوع مصدرها و نعت از وی
یکی سغبان و دوم غرثان سیم طیان دگر جوعان

سغب بفتحتین سین و غین معجمه غرث بفتح غین و
سکون راء و ثاء مثلثه طوی بفتحتین طاء
و واو جوع بضم جیم و سکون واو و عین مهمله
الجمله بمعنی گرسنه بودن است که معنی
مصدری است چرا که مصدر آن است که
در آخر معنی وی بفارسی تاء و نون یا دال
و نون باشد و اما غرثان و سغبان و طیان
و جوعان بمعنی نعت و صفت باشد برای
شخص گرسنه

کلف عشق و صلف لاف
بسال و آنین ناله حذر خاشع فزع
خائف قلق هائب وجل ترسان

کلف عشق بفتح کاف و لام شیفتگی و عشق
سلف بر وزن کلف لاف زدن سنه بفتح
سین و نون سال استانین بفتح همزه و کسر
نون ناله است حَذِر بفتح حاء و کسر ذال
شخص ترسنده و همچنین فزع و قلق و وجل
بر وزن حذر بمعنی ترسنده است
تقی و متقی پرهیزکار و عبقر نیکو
سفن سوهان کدر تیره خدر و خیره سدر
حیران عبقری بفتح عین مهمله و سکون
باء و فتح قاف و کسر راء یعنی نیکو و هم بمعنی
شخص بزرگ آمده سفن بفتح سین و فاء چوب
سای را گویند کدِر بفتح کاف و کسر دال
آب تیره خَدِر بفتح خاء و کسر دال شخص فضول
و خیره سدِر بفتح سین و کسر دال شخص

حیران و سرگردان ارق بیخو و وصب
الم درد و جوا سوزش   ارق بفتح همزه و
را و بیخو بمعنی بیخوابی باشد ارق
بفتح واو و کسر تاء و سکون تا الیخ وصب
بفتح واو و صاد رنج و بیماری الم بفتح همزه
و لام درد جوی بفتح جیم و واو سوزش
اندرون را گویند که از درد باز باد فی الله
باشد اَقِط بفتح همزه و کسر قاف بمعنی ترش
است تبق بفتح تاء و کسر باء شخص بلغو با
مبق بر وزن تبق گریه کننده است
خصر یاد شبم بسر و سخن گرم و حرب
غمگین فرح شادی مسرور است
جذلان و فرح شادمان خصر
بفتح خاء و کسر صاد و راء ابستن و رون

سرد نشیم بر وزن و معنی خضرا است سخن
بفتح سین و خاء معجمه چیز گرم فرح بفتح فاء
و راء و سکون حاء بمعنی شادی جذلان
بفتح جیم و سکون ذال معجمه کسیکه شادان
باشد فرح بفتح فاء و کسر راء و سکون حاء
بمعنی جذلان است که شادان باشد

صغر خردی کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش
ذنب دم و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

صغر بکسر صاد و فتح غین معجمه بمعنی کوچکی
و خوردی است کبر بر وزن صغر پیری و بزرگی
است فلز بکسر فاء و لام و زای معجمه آنچه گداخته
شود مانند طلا و نقره و مس و آهن سمج
بفتح سین و کسر میم و سکون جیم چیز زشت
و ناخوش ذنب بفتح ذال و نون و سکون

باء دم اسب و شتر و غیر آن هر حیوانی که
باشد لعب بفتح لام و کسر عین مهمله و سکون
باء موحده بازی کردن طلب بفتح طاء و لام
جستن خرب بفتح خاء و کسر راء و سکون
باء ویران و خرابه را گویند عنا

رنج و سنا رفعت جلا نفی و بکا گریه
جنف و خفر شرم و صیاح آشوب افغان

عنا بفتح عین مهمله رنج سنا بفتح سین
بلندی جلا بفتح جیم و فتح بیرون شدن
از خانمان بکاء بضم باء موحده گریستن جنف
بفتح جیم و فتح نون کجروی و میل کردن خفر
بفتح خاء و فاء و سکون راء مهمله حیا و شرم
کردن صیاح بکسر صاد و صخب بفتح صاد
و خاء و سکون باء موحده بانگ و افغان کردن

عرین و غیل و غاب غبضه و ایك شرا بیشه
زبد کف و سنین قحط و مطا پشت و جراب
انبان (عرین بفتح عین مهمله و کسر راء مهمله
غیل بکسر غین معجمه و سکون یا غاب بغین معجمه غبضه
بفتح غین معجمه و سکون با و فتح ضاد معجمه
ایك بفتح همزه و سکون یا و کاف شرا
بفتح شین و راء مهمله الاجمة بمعنی بیشه
امده زبد بفتح زای معجمه و باء موحده و دال
مهمله کف که بر روی اب بستد سنین
بکسر سین بمعنی تنکسال مطا بفتح میم و طا
مهمله و بقصر بمعنی پشت است جراب بکسر
جیم و راء مهمله و باء موحده بمعنی انبان
غمص چون عبره بعره زنك و اشك و پشك
اکمه کور چو مارن نرمه بینی دان براجم

براجم بند انکشتان
غمص بفتح غین معجمه و میم و سکون صاد
مهمله بمعنی ریم است عبره بفتح عین مهمله
و سکون با بمعنی اشك بعره بفتح با و سکون
عین و راء مهمله بمعنی پشك است که مدفوع
شتر و کاو و کوسفند و امثال ان باشد
و در شعر لف و نشر است اکمه بفتح همزه
و سکون کاف کور مادر زاد مارن بکسر را
نرمه بینی براجم بفتح با و را و کسر جیم بندها
انکشتان بنیز کند بده و کهف بخر بو
دهان باشد صنا است و دفر کند
بغل نخعاب بینی دان نشین بفتح نون
چیز کند بده نکهت بفتح نون و سکون کاف
بخر بفتح با و خا بوی دهان صنان بفتح

صاد و دفر بفتح دال و سکون فاء گند
بغل نخع بفتح نون و سکون خاء و عین مهمله
بمعنی آب بینی گفته

نوفه مهمه فیفا فلات و سبسب و بیدا
چه بدو و دو بیابان است و لوب و حره
سنگستان (نوفه بفتح تاء فوقانیه و ضم
نون مهمه بفتح میم و سکون هاء اول فیفا
بفتح هر دو فاء و سکون یاء فلات بفتح
فاء سبسب بفتح سین اول و ثانی و سکون هر دو باء نخ
بیدا بفتح باء و سکون یاء بدو بفتح باء و سکون
دال و واو دو بفتح دال و تشدید واو
اینجا بمعنی بیابان لوب بضم لام و سکون
واو و باء حره بفتح حاء و تشدید راء
بمعنی سنگستان است

القطعة الحادی والثلثون فی بحر الرجز المثمن السالم

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

این است تقطیع رجز برخوان چو بلبل هر زمان
طور و جبل طود و علم کوه است و خارس پاسبان
طرم و عسل اری و ضرب شهد و مجان
رایگان (طور بضم طاء جبل بفتح جیم
و باء طود بفتح طاء و سکون واو و دال
علم بفتح عین و لام اینجا بمعنی کوه است
خارس بخاء و راء و سین مهملات پاسبان
را گویند طرم بفتح طاء بکسر و سکون راء مهمله
ساکن و میم عسل بفتح عین و سین مهمله
اری بفتح همزه و سکون راء مهمله ضرب

بفتحتین ضاد معجمه و رآء مهمله شهد بفتح
شین و سکون هاء اینجمله بمعنی انگبین است
مجّان بفتح میم و تشدید جیم بمعنی رایگان
است و چیزیکه آسان بدست آید

میزان ترازو و حِمل بار و وِقر خروار بود
فُلک و سفینه جاریه کشتی شراع بادبان

میزان بزای معجمه ترازو و حِمل بکسر حاء بار و وقر
بکسر واو بمعنی خروار است فُلک بضم فاء
و سکون لام سفینه بفتح سین مهمله جاریه
بجیم معجمه اینجمله بمعنی کشتی است شراع بفتح
شین معجمه و رای مهمله بادبان کشتی است

لوح و سکاک و جوّ هوا مَلآن پُر خالی تهی
شامخ بلند و قلّه سر معراج و سلّم نردبان

لوح بضم لام و سکون واو و حاء مهمله

و سکاک بضم سین مهمله و جوّ بفتح جیم و
تشدید واو بمعنی هوا است مَلآن بفتح
میم و سکون لام و مدّ همزه ظرف پر باشد
شامخ بشین و خاء معجمتین کوه بلند قلّه بضم قاف
و تشدید لام سر کوه معراج بکسر میم و سکون
عین و سُلّم بضم سین و تشدید لام بمعنی
نردبان است

جسم و جسد شخص و طلل حوبا و جثمان و بدن تن ذات
هستی کون بود نفس روح و نفس و مهجه جان

جسم بکسر جیم و جسد بفتح
جیم و شخص بفتح شین معجمه و سکون خاء
و طلل بفتح طاء و فتح لام اول و سکون لام
ثانی و حوبا بفتح حاء مهمله و سکون واو
و جثمان بفتح جیم و سکون ثاء و بدن

بفتح باء و دال و سکون نون باین جمله بمعنی
تن باشد ذات بذال معجمه بمعنی هستی است
کون بفتح کاف و سکون واو و نون بمعنی
بودن روح بضم راء مهمله و سکون واو و
حاء مهمله و نفس بفتح نون و سکون فاء و
سین مهمله و مهجه بضم میم و سکون هاء
این جمله بمعنی جان است سنّور و قطّ
و خیطل و هرّ همه گربه کلب سگ
برغوث کیک و نمل ذرّه مورچه عالم
جهان سنّور بکسر سین مهمله و تشدید
نون و قطّ بکسر قاف و تشدید طاء مهمله
و خیطل بفتح خاء و طاء و هرّ بکسر آخر و تشدید
راء این جمله بمعنی گربه است کلب بفتح کاف
و سکون لام و باء سگ برغوث بضم باء و غین

معجمه کیک نمل بفتح نون و سکون میم و لام
و ذرّه بفتح ذال معجمه و تشدید راء مورچه است
عالم بعین مهمله جهان است قلّت کمی
راحت خوشی شدّت بدی ملکت شهی
سؤدد سری جدّت نوی کظّت پری
ربیبه کمان قلّت بکسر قاف و تشدید
لام بمعنی کم و اندک است ملکت بضم میم
و سکون لام و فتح کاف پادشاهی سؤدد
بضم سین و فتح دال سروری و بودن جدّت
بکسر جیم و تشدید و فتح دال مهمله نو بودن
کظّت بکسر کاف و تشدید و فتح ظاء معجمه
پری معده ربیبا بکسر راء مهمله کمان بد کردن
لاذع کژ بالغ رسا آکل خورنده ناعم
طایر پران ضاحک صابران جاری روان

لادغ بدال مهمله وغين معجمه حيوان كزنده بالتع
بغين معجمه بمعنى رساننده آكل بكسر كاف بمعنى
خورنده رائع براء مهمله وتاء فوقانيه وسكون
عين مهمله چراننده طاير بطاء مهمله
بمعنى پرنده ماضى بكسر ضاد معجمه بمعنى
كذشته وبونده جارى بجيم معجمه وكسر راء
مهمله چيز دوان ساعى بسين مهمله وكسر
عين مهمله دونده جمع وفريق وقوم
وفرقة وامت ومعشر فئة طائفة بله
شكوه كلمه جمله كراعى شبان

جمع بفتح جيم وفريق بفتح فاء وقوم وفرقه
بكسر فاء وامت بضم همزه ومعشر بفتح ميم
وفئه بكسر فاء اين جمله بمعنى كروه است طائفه
بفتح طاء مهمله وبله رها شده شكوه بكسر

شين وسكون كاف كله كردن ثجمه بفتح هاء
وسكون جيم بمعنى كله شتر وكوسفند است
راعى براء مهمله وكسر عين مهمله شبان است
غى وضلالت كمرهى بغض وعداوت دشمنى
تلقا جهت قران نبى تبيان ايت نشان

غى بفتح غين معجمه وتشديد ياء وضلالت بفتح
ضاد معجمه بمعنى كمراهى است تلقا بكسر تاء و
سكون لام بمعنى جهت است قران كتاب خدا
بفارسى نبى كويند تبيان بكسر تاء وبيان
هردو بمعنى اشكار شدن است ايت بمد
بمعنى نشان وعلامت است

الفطعة الثانية والثلثون

اى سيمبر كه هست دلت همچو خاره سخت
جان در هواى لعل تو خون ريخت لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر دان مضارع و خوان ای نجیبه بخت
میزاب ناودان و ندا نم شجر درخت
چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

میزاب بکسر میم و زای معجمه ناودان است ندا بکسر نون و دال مهمله بمعنی نم شجر بفتح شین و جیم معجمه درخت ملتجا بضم میم و سکون لام و فتح تاء و جیم معجمه پناه گاه ملک بفتح میم و کسر لام پادشاه است سریر بفتح سین و کسر راء بمعنی تخت است

کل و جمیع و قاطبه و جمله دان همه شطر
است و نصف نیمه و جزء است و بعض لخت

کل بضم کاف و تشدید لام و جمیع بفتح جیم و قاطبه بقاف و کسر طاء و جمله بضم جیم

بجمله بمعنی همه است شطر بفتح شین معجمه و سکون طاء و راء مهمله و نصف بکسر نون و سکون صاد مهمله نیمه هر چیز است جزء بضم جیم و سکون زای معجمه و بعض بفتح باء و سکون عین مهمله و ضاد معجمه بمعنی پاره و لخت از هر چیز

فیجن سندا و ثوم و قثد سیر بادرنگ
دبا کدو و قرع نو او شدید سخت

فیجن بفتح فاء و سکون باء و فتح جیم سندا ثوم بضم ثاء مثلثه سیر قثد بفتح قاف و ثاء مثلثه و سکون دال خیار بادرنگ است دبا بضم دال و تشدید باء بمد و قصر هر کدو را باشد قرع بفتح قاف و سکون راء و عین مهمله کدو را نیز گویند شدید بفتح شین و دالین مهملتین امریکه سخت باشد

[illegible] و سلق چغندر جزر گزر
نسناغ بود نیز است و اثاث و متاع رخت

قثا بکسر قاف و تشدید ثاء مثلثه خیار دراز
را گویند سلق بکسر سین مهمله و سکون
لام و قاف چغندر جزر بفتح جیم و زای معجمه
بمعنی گزر است گزر زردک گویند نسناغ بفتح
نون و سکون غین مهمله بود نیز اثاث بفتح
همزه و ثائین مثلثتین و متاع بفتح میم بمعنی
اسباب و کالای خانه و مال و منفعت مده

خدعه مکر صبر شکیب و جمال زیب
زیّ و لباس کسوت و چون جدّ و حظّ بخت

خدعه بضم خاء معجمه و سکون دال مهمله فریب
و مکر صبر بفتح صاد مهمله و سکون باء و را
شکیبائی کردن جمال بفتح جیم زیب نکوئی

زیّ بکسر زای معجمه و تشدید یاء لباس بکسر
لام و کسوت بکسر کاف آنچه بپوشند جدّ بفتح
جیم و تشدید دال مهمله و حظّ بفتح حاء و
تشدید ظاء معجمه هر دو بمعنی بخت و بهره و نصیب

ماه شب چهارده بدر است خرمنش
هاله است سایه فیئ بود ماهتاب فخت

بدر بفتح باء و سکون دال ماه شب چهارده
را گویند و خرمن و برا هاله خوانند فخت
بفتح فاء و سکون خاء معجمه و تاء فوقانیه ماهتاب

القطعة الثالثة والثلثون فی بحر
الخفیف المسدس المخبون المحذوف

مثلث ای شاه تا کی مبلغ حیف
فاعلاتن
مفاعلن فعلن
ای [illegible] کردی

گوی چون بلبلان گلزاری

سُکر مستی و صحو هشیاری
نصر و عون و مظاهرت یاری

سکر بضم سین مهمله و سکون کاف و رآء مهمله مستی صحو بفتح صاد و سکون حآء مهمله بمعنی هشیاری است نصر بفتح نون و سکون صاد و رآء مهملتین و عون بفتح عین و سکون واو و نون و مظاهرت بضم میم و ظاء معجمه یاری کردن

مُبرم و متقن و متین محکم
مظلم و داج و مدلهم تاری

مبرم بضم میم و سکون بآء و فتح رآء و متقن بر وزن مبرم و متین بفتح میم و کسر تآء و سکون بآء و نون این جمله بمعنی محکم و استوار است مظلم بضم میم و سکون ظآء معجمه و داج بدال مهمله و جیم معجمه و مدلهم بضم میم

و سکون دال مهمله و فتح لام و کسر هآء و سکون میم این جمله بمعنی تاریکی است

وهن و هی است و نی سستی لیک
ذل و ذلت هوان و هون خواری

وهن بفتح واو و سکون هاء و نون و هی بر وزن وهن و نی بر وزن هرد و این جمله بمعنی سستی است دل بضم ذال معجمه و تشدید لام ذلت بکسر ذال معجمه هوان بفتح هاء هون بضم هآء و سکون واو این جمله بمعنی خواری است

ابتهال و ضراعت و ضرع
استکانت تضرع و زاری

ابتهال بکسر همزه و سکون بآء و کسر تآء ضراعت بفتح ضاد معجمه ضرع بفتحتین ضاد معجمه و رآء مهمله استکانت بکسر

همزه وسکون سین مهمله تضرّع بفتح تاء و
ضاد معجمه انجمله بمعنی زاری وفروتنی کردن

قسم وحلفه ویمین سوکند
ذمّی واهلِ ذمّه زنهاری

قسم بفتح قاف وسین مهمله وحلفه بفتح
حاء وهم بکسر ویمین بفتح یاء وکسر میم
انجمله بمعنی سوکنداست ذمّی بکسر ذال
معجمه وتشدید میم کافری که از مسلمان زنهار
خواهد وامان طلبد

یأس وحرمان
قنوط نومیدی چون تعطّل
بطاله بیکاری

یأس بفتح یاء وسکون
همزه وسین حرمان بکسر حاء مهمله وسکون
راء قنوط بضمّ قاف ونون وسکون واو و
طاء مهمله نومید شدن تعطّل بطاء مهمله

مشدّده بطاله بفتح باء وطاء مهمله بمعنی
بیکاری

قرد کپی قضاعه سگ
آبی حرفه پیشه جزی سزاواری

قرد بکسر قاف وسکون راء ودال مهمله
بمعنی کپی است که بوزینه است قضاعه
بضمّ قاف وفتح ضاد معجمه ماده سگ آبی
حرفه بکسر حاء وسکون راء مهمله پیشه جزا
بفتح جیم وزای معجمه پاداش وسزا ضرب و

جلد است عضو وهر وزدن
ترکی ارماق وهندوی ماری

ضرب بفتح ضاد وسکون راء وباء جلد بود
ضرب عضو بفتح عین وسکون ضاد وواو
هرو بفتح هاء وسکون راء وواو انجمله
بمعنی زدن باشد وزدن را بزبان ترکی

ارماق وبزبان هندی ماری گویند

القطعة الرابعة والثلثون

في بحر الهزج المثمن السالم

مفاعیلن

مفاعیل مفاعیل مفاعیل

بخوان این قطعه در بحر هزج

وفوق وحدس وشعر وعلم وفهم دانائی

غمار وحفله انبوهی حدث چو وحدث تنهائی

وفوق بضم واو وقاف وحدس
بفتح حاء وسکون دال وسین مهمله وشعر
بکسر شین معجمه وسکون عین مهمله وراء
مهمله وعلم بکسر عین مهمله وسکون لام و
میم وفهم بفتح فاء وسکون هاء ومیم اینجمله
بمعنی دانائی است غمار بفتح غین معجمه وراء

مهمله وحفله بکسر حاء مهمله وسکون فاء بمعنی
انبوهی است حدث بکسر حاء وفتح دال مهمله
ووحدث بفتح واو وسکون حاء تنها بودن

عسا ومسکت چو بؤس ونفر وعبله و
مخاتیم ومکائیل کلها فیلوله بیرانی

عسا بفتح عین وسین مهمله ومسکت بفتح
میم وبؤس بضم باء وسکون همزه وسین
مهمله وعبله بفتح عین وسکون باء این جمله
بمعنی درویشی وهیچ ستی است مخاتیم
بمعنی کل باقی نشده مکائیل بفتح میم پیمانها
فیلوله بفتح فاء وسکون یاء ضعیف العقل

شد ناتره ضغن وضغینه احنه و
حقد وضغن کینه قسیمه فاره
بالا طائف وقدرت توانائی

نثره بکسر ثاء وفتح راء مهمله ضغن بکسر ضاد
معجمه وسکون غین معجمه ضغینه بفتح ضاد
معجمه وکسر غین معجمه احنه بکسر همزه وسکو
حاء مهمله حقد بکسر حاء مهمله وسکون
قاف ودال مهمله حنق بفتح حاء مهمله وفتح
نون وسکون قاف اینجمله بمعنی کینه است
قسیمه بفتح قاف وکسر سین وسکون باء
وفاره بفتح فاء وراء مهمله نافهٔ مشک طافه
بطاء مهمله وقدرت بضم قاف وسکون
دال توانائی داشتن

رطب خرما وقنوا
خوشه عرجون چوب خوشه
نخیل ولینه خرما بن سلا سبح
خرمائی) (رطب بضم راء مهمله خرما قنوان
بکسر قاف وسکون نون خوشهٔ خرما [illegible]

بضم عین وسکون راء مهملتین وضم جیم و
سکون واو ونون چوب خوشهٔ خرما نخیل
بفتح نون وکسر خاء معجمه ولینه بفتح لام و
سکون یاء بمعنی خرما بن سلا بضم سین و
تشدید لام بمعنی سبح خرما است

الا نعمت ضر و زحمت بلا هم نعمت و زحمت
کنان و کن غطا پوشش فضیحت فضح
رسوائی) (الا بکسر همزه وفتح لام نعمت
وسکون ضر بفتح ضاد معجمه وراء مهمله
زحمت وگزند بلا بفتح باء موحده آزمایش بنیکی
وبدی هردو است کنان بکسر کاف وکن
بکسر کاف وتشدید نون وغطا بکسر عین
معجمه وطاء مهمله اینجمله بمعنی پوشش است
فضیحت بفتح فاء وسکون ضاد معجمه وحاء

مهمله بمعنی سوآئی است القطعة ۳
از مشک تر و قند زده بر صفحه قمر
جستا و خ ولیت دل بیمار گل شکر
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع امکان بحر پر گهر
از مثل شفر مخذی نشکرده دان بکر
قول ثا انیث ضد بش و اسکاف کفشگر
اوزمیل بکسر همزه و سکون زای معجمه وکسر
میم و سکون یاء و لام و شفره بفتح شین معجمه
و سکون فاء و مخذی بکسر میم و سکون خاء
وکسر ذال معجمه و سکون یاء ابجد بمعنی
نشکرده است که کاردانست وکزن نیز گویند
و انشا دارد ذکر بفتح ذال معجمه و فتح کاف
و سکون راء بمعنی فولاد است که اهن پخته

باشد و انیث بثاء مثلثه ضد ذانست
که امرد بود باشد اسکاف بکسر همزه و سکون
سین مهمله و فاء بمعنی کفشگر است
خنثی بر خولش رجس نجس حلب کاسه
تسخین و قفش کفش و نشا چوب نان خبز
خنثیر بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر
ثای معجمه خولش و رجس بکسر راء مهمله و سکون
جیم و سین مهمله نجس پلید بی حلب بضم
خاء مهمله و سکون لام و باء موحده کاسه
تسخین بفتح تاء و سکون سین مهمله و کسر
خاء معجمه گرم کردن است و بمعنی کفش پا
نشد اما موزه ها را نیز چنین گفته اند
واحد ندارد قفش بفتح قاف و سکون فاء
و شین معجمه بمعنی کفش است نشا بفتح نون

وثاء مثلثه و نباء بر وزن ثناء بمعنی خبر
کابوس دان سکاچه وضاغوط نبذلان
جاثوم هم ممدّد و هتّاک پرده در
کابوس بضم باء و سکون واو و سین وضاغوط
بضاد و غین معجمتین و طاء مهمله و نبذلان
بفتح نون و سکون باء و فتح ذال مهمله و جاثوم
بضم ثاء مثلثه و سکون واو و میم اینجمله
بمعنی سکاچه است و آن مرضی است که مرد را
فرا میگیرد و دیو نیز آنرا نیز گویند ممدّد
بضم میم اول و فتح میم ثانی و تشدید دال
اول و سکون دال ثانی و هتّاک بفتح هاء
و تشدید تاء فوقانیه و سکون کاف بمعنی پرده در
منهاج و منهج و جدد قصد راه
راست ورد و شریعت و عطن

مورد آبخور منهاج بکسر میم و سکون
نون و جیم و منهج بفتح میم و جدد بفتح جیم
و دال و قصد بفتح قاف و سکون صاد مهمله
این جمله بمعنی راه راست است ورد بکسر
واو و سکون راء و دال مهملتین و شریعت
بفتح شین معجمه و کسر راء و عطن بفتح عین
و طاء مهمله و مورد بفتح میم و سکون واو و کسر
راء مهمله و سکون دال مهمله اینجمله بمعنی
آبخور است زق خیک و نحی مشک
چو قربه عصابند شن مشک کهنه
باشد و صراحی مرکن زق بکسر زاء
معجمه و سکون قاف مشدده خیک شراب را
گویند و نحی بکسر نون و سکون خاء و یاء
مشک دوغ را قربه بکسر قاف و سکون راء

مهمله یعنی مثلث است عصا بکسر عین
و فتح صاد مهمله بنات مثلث ثی بکسر ثاء
مثلثه و تشدید نون مثلث کنند صرّ آم
بفتح صاد مهمله و تشدید رآء مهمله جمع شد

القطعة الثانية و الثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المحذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این بحر دان مضارع و سازش نو و تو
عقرب چو کژدم است و حمه زهرش ابره نیش
جعبه جعبی و فضه همین کنانه کیش

عقرب چو کژدم بفتح عین مهمله کژدم است حمه
بضم حاء مهمله زهر کژدم است ابره بکسر همزه
و سکون باء و فتح رآء مهمله نیش عقرب جعبه

بفتح جیم و سکون عین و جعبی بفتح جیم و کسر فاء
و سکون باء و رآء مهمله و وفضه بفتح واو
و سکون فاء و کنانه بکسر کاف بجمله بمعنی تیر
دان است و بفارسی کیش گفته اند

اعصار گرد باد نکبا کژ و شمال
باد جنوب ضد صبا پس دبور پیش

اعصار بکسر همزه است و سکون عین و فتح صاد
مهمله و سکون رآء مهمله نکبا بفتح نون و سکون
کاف است شمال بفتح شین معجمه است جنوب
بفتح جیم و ضم نون است صبا بفتح صاد مهمله
است دبور بفتح دال مهمله و ضم باء موحده
(بدانکه) چون روی بقبله ایستی و پشت
بمشرق بادیکه از طرف دست راست تو وزد
آنرا باد شمال گویند و بادیکه از طرف دست

چپ تو وزد آنرا باد جنوب گویند و بادیکه
از پشت سر تو وزد آنرا باد صبا گویند و بادیکه
از پیش روی تو وزد آنرا دبور گویند و بادیکه
از چهار سمت وزد آنرا اعصار گویند و بادیکه
که از میان چهار جانب دیگر وزد آنرا نکبا گویند
پس اگر از میان صبا و جنوب وزد ازیب گویند
و اگر از میان صبا و شمال وزد صابیه گویند
و اگر از میان صبا و دبور وزد جربیا گویند
و اگر از میان جنوب و دبور وزد هیف گویند
پس اقسام باد هانه قسم باشد

حُمّی تب و صُداع و فؤاد و کُباد هست
دَرد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش

حُمّی بضم حاء و فتح میم مشدده تب است
صُداع بضم صاد مهمله و فتح دال و سکون

عین مهملتین درد سر است فؤاد بضم فاء
بمعنی دل است نه درد دل کباد بضم کاف درد
جگر است جرح بضم جیم معجمه و سکون راء و حاء
مهملتین ریش زخم است قرح بفتح قاف و سکون
راء و حاء مهملتین نیز بمعنی ریش است

ظَهر پشت و بَطن شکم فرو پوستین
الیه نعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش

ظهر بفتح ظاء معجمه پشت آدمی است و هر حیوانی
بطن بفتح باء و سکون طاء مهمله شکم آدمی
و هر حیوانی فرو بفتح فاء و سکون راء مهمله
پوستین الیه بفتح همزه و سکون لام دنبه
نعامه بفتح نون و عین مهمله شتر مرغ است
نعجه بفتح نون و سکون عین مهمله و جیم
معجمه ماده میش حانوت چون دکان است

شد وحلتیت انکژه باشد
غرا سریشم وثرط ودبق سریش

حانوت بحاء مهمله وضم نون وسکون واو
وتاء دکان حلتیت بکسر حاء مهمله وسکون
لام وکسر تاء فوقانیه وسکون یاء وتاء انکژه
است که صمغ درختی است غرا بفتح غین معجمه
وراء مهمله سریشم ماهی ثرط بفتح ثاء مثلثه
وسکون راء وطاء مهملتین سریش است
دبق بکسر دال مهمله وسکون باء وقاف نیز
بمعنی سریش القطعة الثانیة والثلثون
فی بحر الرمل المثمن المحذوف

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
هست بحر رمل بر خوان نیسو سنجره

شمع و موم و نغف و هرج ناسره جید سره
شذر و خشف غزال است و شا اهو بره

(شمع بفتح شین وسکون میم
وعین مهمله موم نغف بفتح زاء معجمه وسکون
یاء وفاء وهرج بفتح هاء وسکون همزه وفتح
راء مهمله وسکون جیم بمعنی درهم ناسره
ومغشوش است جید بفتح جیم وتشدید
یاء وسکون دال مهمله نیک وسره شاذ
بفتح شین معجمه وکسر ذال مهمله وسکون را
وخشف بفتح خاء معجمه وسکون شین معجمه وفاء
ساکنه غزال بفتح غین معجمه وزای معجمه اهو
حمله بمعنی اهو بره است تغیر سره را
است فی مثل ناسره را بره کرد سر
کلف را اشارست کلوب نیز و تا

ای کلا ثقبه بضم ثاء مثلثه وسکون قاف
و بآء موحده سوراخست منجل بکسر میم و
سکون نون وفتح جیم داس است بَبرم بفتح
بآء موحده وسکون بآء وفتح زآء وسکون
میم کردبر است و آن الت نجاری است و صاحب
مهذب آنرا عمود داهنین گفته و تبر بزرک
نیز گفته اند کلبتان بفتح کاف و سکون لام
ماشه است وانبرنیز گویند و کلوب نیز همین
معنی است منشار بکسر میم وسکون نون
اره است شیخ وفانی و نفس هم و هو
پیر است و زال چین بود شهله عجوز
ذر دپیس و شهیره شیخ بفتح
شین معجمه و سکون بآء و خآء معجمه و فانی
بکسر نون و نفس بفتح بآء و فآء و هم بکسر

هآء و تشدید میم و هرم بفتح هآء و کسر رآء
این جمله بمعنی مرد پیر است حیزبون بفتح حآء
مهمله و سکون بآء و فتح زای معجمه و ضم بآء موحده
و شهله بفتح شین و سکون هآء و عجوزه
بفتح عین مهمله و ضم جیم معجمه و دردبیس
بفتح دالین مهملتین و شهبره بفتح شین
معجمه و سکون هآء اینجمله بمعنی زن پیر است
علو با الاسفل پستی زیر آدامن قصر است کو
جرم و بنیاد اساس است اصل است و شرف کنگره
علو بکسر عین مهمله و سکون لام بالائی
سفل بکسر و ضم سین مهمله و سکون فآء
پستی ذیل بفتح ذال معجمه و سکون بآء و لام
دامن جامه قصر بفتح قاف و سکون صاد
و رآء مهملتین کوشک جرم بفتح جیم و سکون

راى معجمه و بنیان بضم باء و اساس بفتح
همزه ابجمله بمعنى اصل چیز است شرفه
بضم شین و سکون راء کنکره مقدم
العین است ماقی و موق و موق و ماق
ماق کنج چشم و موخرش دنباله
هازل مسخره مقدم العین بضم میم
و سکون قاف و ماقی بفتح میم و سکون الف
و کسر قاف و سکون یاء و موق بفتح میم و
سکون واو و قاف و موق بضم میم و ماق
بفتح میم و سکون همزه و قاف و ماق بفتح
میم و سکون الف قاف گوشه چشم است
از طرف داخل متصل بدماغ و از طرف خارج
را موخر گویند هازل براى معجمه شخص
مسخره باشد جوز گوز و لوز بادام

و عجمه خایه ریز چون سرطراط
بالوده مسمن بر گوره جوز بفتح
جیم و سکون واو و زاى معجمه بمعنى بادام
است و بهمین معنى باشد لوز و گوز براى
معجمه عجمه بضم عین مهمله و جیم مشدده بمعنى خایه
ریز است و آن خاگینه است سرطراط بکسر
سین و راء مهمله و سکون طائین مهملتین
بالوده است مسمن بضم میم و فتح سین
مهمله و تشدید میم حیوان فربه است

القطعة التاسعة والثلثون في المضارع المثمن المكفوف المقصور

مفعول فاعلات مفاعيل فاعلن

بحر مضارع اجوف خوش بفلفله
خارج برون ... حلو

داخل درون طبقه وضوضاٰت
مشعله خارج بخاء معجم بیرون چیزی است
جمد بفتح جیم ومیم وسکون دال مهمله یخ
زحلوفه بضم زای معجمه جای سراشیب ومحل
لغزش پای بپارسی چیچله گویند طبق بفتح
طای مهمله تهٔ آسمان است ضوضاء بفتح
ضادین معجمتین بهم برآمدن مردمان و
بانک برهم زدن بایکدیکر بر آوردن
دابوغه هندوانه وبطیخ خربزه
چو کعک کاک وقرص کلیچه لبا فله
دابوغه بدال مهمله وضم با وغین معجمه هندوانه
بطیخ بکسر با وتشدید طاء مهمله وسکون
یاء وخاء معجمه خربزه کعک بفتح کاف وسکون
عین مهمله نان کاک است وآن نان خشک است

بی روغن وشیر پخته باشند وبعضی نان
روغنی را گفته اند قرص بضم قاف وسکون
راء وصاد مهملتین نان کلیچه است گرده نان
روغنی کوچک باشد لبا بکسر لام فله است
شیر اول حیوان نوزائیده است واغوز گویند
قنفد چو خار پشت وسلحفا سنگ
پشت ضب سوسمار وضفدع
چغز ودلق دله قنفذ بضم قاف خار
پشت سلحفات بضم سین مهمله وفتح لام و
سکون حاء سنگ پشت ضب بفتح ضاد
معجمه وتشدید باء سوسمار است ضفدع
بکسر ضاد معجمه وسکون فاء وفتح وکسر دال
وعین مهمله چغز بفتح جیم معجمه وسکون غین
وزای معجمتین ودلق بفتح دال ولام

یعنی دلّه است که از اوقات و کو بر صحرای کوید

جبهه چکاد و مفرق فرق و دماغ

مغز امّ الدّماغ جای وی و جمجمه

کله جبهه بفتح جیم و سکون با چکاد که

پیشانی است مفرق بفتح میم و سکون فاء و

فتح رآء مهمله و سکون قاف و فرق بفتح فاء و

دماغ بکسر دال مهمله و غین معجمه مغز سر است

و جای مغز سر را امّ الدّماغ کویند جمجمه بضم

جیم معجمه کله انسان و حیوان را کویند طلق و

مخاض درد زه و غیل شیر حمل

ادر و عرو شرجدی نقطا ابله

طلق بفتح طاء مهمله و سکون لام و قاف درد

زائیدن و بدین معنی است مخاض بفتح میم و

خاء و ضاد معجمه غیل بفتح غین معجمه و سکون

یاء و لام شیر بکر زنا بستن دهند ادره بضم

همزه و سکون دال مهمله باد بکرد و خایه

افتد و شخص را غر کند شری بفتح شین

معجمه و فتح رآء مهمله و قصر بمعنی ابله و

سرحه است جدری بضم جیم و فتح دال

و کسر رآء مهمله نیز ابله است نفط بفتح نون

و سکون فاء و طاء مهمله ابله است

وضع آن بچه که آخر طهر شود علوق

نتاج بچه باز کونه پا بد بقا بلد

وضع بضم واو و سکون ضاد معجمه و عین مهمله

بچه که در آخر ایام حیض زن نطفه او منعقد

شود تنّ بفتح تاء و سکون تاء و نون بچه که

بپا تولد کند و باز کونه بدست قابله آید

مطبوخ پخته مغرفه کفکیر و فو دیگ

اُثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

مطبوخ بفتح میم و سکون طاء مهمله چیز پخته
شده مغرفه بکسر میم و سکون غین معجمه و رآء
مهمله کفگیر فور بفتح فاء و سکون واو و رآء
جوشیدن دیگ اثفیه بضم همزه و سکون
ثاء مثلثه و کسر قاف و تشدید یاء چیزیکه دیگ
را بروی نهند و سه پایه گویند طنجیر بکسر
طاء مهمله و سکون نون و کسر جیم معجمه و سکون
یاء و رآء پاتیله است که نوعی از دیگ مطلق
دیگ است. مشط آمد شانه دلق کهن
منسأة عصا مرط و کسا گلیم
بوَد اربعین چله مشط بضم میم و
سکون شین معجمه و طاء مهمله شانه دلق
بفتح دال مهمله و سکون لام و قاف بمعنی کهنه

یافت شده لیکن معروف باین معنی شده
منسأة بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله
و همزه عصا مِرط بکسر میم و سکون رآء و طاء
مهمله و کِسا بکسر کاف و سین مهمله گلیم اربعین
بفتح همزه و سکون رآء و عین مهمله عدد چهل
را گویند و در عرف چله را گویند که خلوت گزینند
سطر است زبر رقم خط و سفر چه کتاب
تفتیش و بحث کاوش و فحص مسئله
سطر و زبر و رقم بفتح اول و سکون ثانی بمعنی
خط و نوشتن سِفر بکسر سین و سکون
فاء و رآء مهمله کتاب تفتیش بفتح تاء فوقانیه
و سکون فاء و کسر تاء و سکون یاء و شین
معجمه و بحث بفتح باء و سکون حاء مهمله و ثاء
مثلثه بمعنی کاوش و کاوش کردن فحص بفتح

و سکون حاء مهمله و عناد پرسیدن و
نوستن منحات ذاع باشد و متقا
ابسکنیه منقبت شرار چه بود
دام و فتح ثالثه منحات بکسر میم و سکون نون
و حاء مهمله و بعده متقا بکسر میم الف سوخ
کردن چوب مثقب بکسر میم و سکون ثاء مثلثه
مثقبات شرار بفتح شین و راء بمعنی دام
فتح قاف و تشدید خاء ثالثه
معیبا چو ترازو زرسنجان عمود
شاهین و فلس و کفه معیار باشد پل و
پله معیار بکسر میم و سکون عین مهمله تراز و
که زربانان بسنجند عمود بفتح عین مهمله و ضم
میم بمعنی شاهین ترازو است فلس بفتح فا
و سکون لام و سین مهمله پول است کفه بفتح

کاف و تشدید فاء پله ترازو را گویند

القطعة الاربعون فی بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

بیت

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلا

تو بحر مجتث این بحر دان و خوان بیتو
اریکه تخت و انابار دان چه ظرف وعا
جری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

اریکه بفتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء
تحتانیه تخت انا بکسر همزه بقصر و مد بارد
است که در وی آب یا چیز دیگر کنند و ظرف
و وعاء بکسر واو نیز باردان است جری بفتح
جیم و کسر راء و همزه شخص با جرات و دلیر
عرض بفتح عین و راء مهمله و ضاد معجمه کالا

واسباخانه قشیب جامهٔ نو دان و
جامه دان عیبه بزرک پرده خباء
کلیم خورد عبا (قشیب بفتح قاف و
کسر شین و یاء و باء موحده لباس نو و ظرفی
که دران لباس نهند عیبه کفته و عیبه بفتح
عین و سکون یاء و فتح باء موحده چیزی
است که دروی لباس و غیران نهند خباء
بکسر خاء معجمه پرده بزرک و خیمهٔ پشمین که
دو عمود دارد عبا بفتح عین مهمله کلیم کوچک
و خورد نمیر آب کوارنده دان زرق ازرق
صاف ثمد غدق کم و بیش و خضاره
چمد دریا (نمیر بفتح نون و کسر میم و سکون
یاء آب کوارا ازرق بفتح همزه آب صاف
ثمد بفتح ثاء مثلثه آب اندک غدق بفتح عین

معجمه و دال مهمله آب بسیار خضاره بفتح خاء و ضاد
معجمتین دریا
غدیر چه کولی ببشت قنطره پل
عمیق ژرف بود نهر جوی نول عطا
غدیر بفتح غین معجمه کو دال آب که در بیابان جمع شود
قنطره بفتح قاف و سکون نون و طاء مهمله پل عمیق
بفتح عین مهمله نه ابیار دور داشتن و ژرف بود
نول بفتح نون و سکون واو و لام بمعنی عطا بخشش
حباب کوبله باشد قراح آب معین
نقیض راکد و ربقه شطن رسن چو رشا
حباب بفتح حاء مهمله کوبله که از آب باران پیدا
شود قراح بفتح قاف آب خالص است و آب جاری را
کفته که نقیض او راکد و ردکه آب ایستاده است
ربقه بکسر راء و سکون باء و شطن بفتحتین رسن

بفتحتين و رسنا بفتح را مهمله اين جمله بمعنى ريسمان است

سنلجه سنگ فسان لخاف سنگ شلک
رخام و سنگ لنو نبله سنگ استنجا

سنان بكسر سين مهمله سنگى كه بان تيغ را تيز
كنند لخاف بكسر لام و خاء معجمه سنگ نازك
رخام بضم راء مهمله و خاء معجمه سنگ سفيد نبله
بضم نون و سكون باء موحده بمعنى سنگ استنجا

نشفه چه سنگ پا شانه کش و سنگ گل سجیل
گه سرمه و طاحونرا اثمد است و رحا

نشفه بفتح نون و سكون شين معجمه و فاء سنگ پا
سجيل بكسر سين مهمله و تشديد جيم سنگ گل است
اثمد بكسر همزه و سكون ثاء مثلثه سنگ سرمه
رحى بكسر را و حاء مهملتين سنگ آسياب

عصفره و ماعون زکوة رخت پوش

سباع کاه گل است و صعود سر بالا

عصفر بفتح عين مهمله و كسر صاد شبره كرفتن ز
هر چيزى ماعون بضم عين مهمله زكوة اسبا
خانه است و آن عاريه دادن بهمسايه و آپير
كرفتن است سباع بكسر سين مهمله كاه گل است
صعود بفتح صاد و ضم عين مهملتين سر بالا رفتن است

نقير ناوه ملاط است گل میان و خشت
امام چه رشه بنا و رازه دان بنا

نقير بنون و قاف و باء و راء مهمله ناوه خمير كه
دران آرد خمير كنند ملاط بكسر ميم و طاء مهمله گل
كه در ميان خشت بزنند امام بكسر همزه
رشه بنا است و آن چوبيست كه بنا را بان راست كنند
بنا را بفارسى رازه
ميگفته اند

نهنبو با نك حمار و خوار با نك بقر
صهیل با نك صلصله اسپ با نك درا

نهنبو بفتح نون آواز خر خوار بضم خاء آواز گاو
صهیل بفتح صاد مهمله آواز اسب صلصله بفتح
صادین مهملتین صدای آهن است

نعیب با نك كلاغ و طنین با نك مگس
نباح با نك سگ و با نك كرك چیست عوا

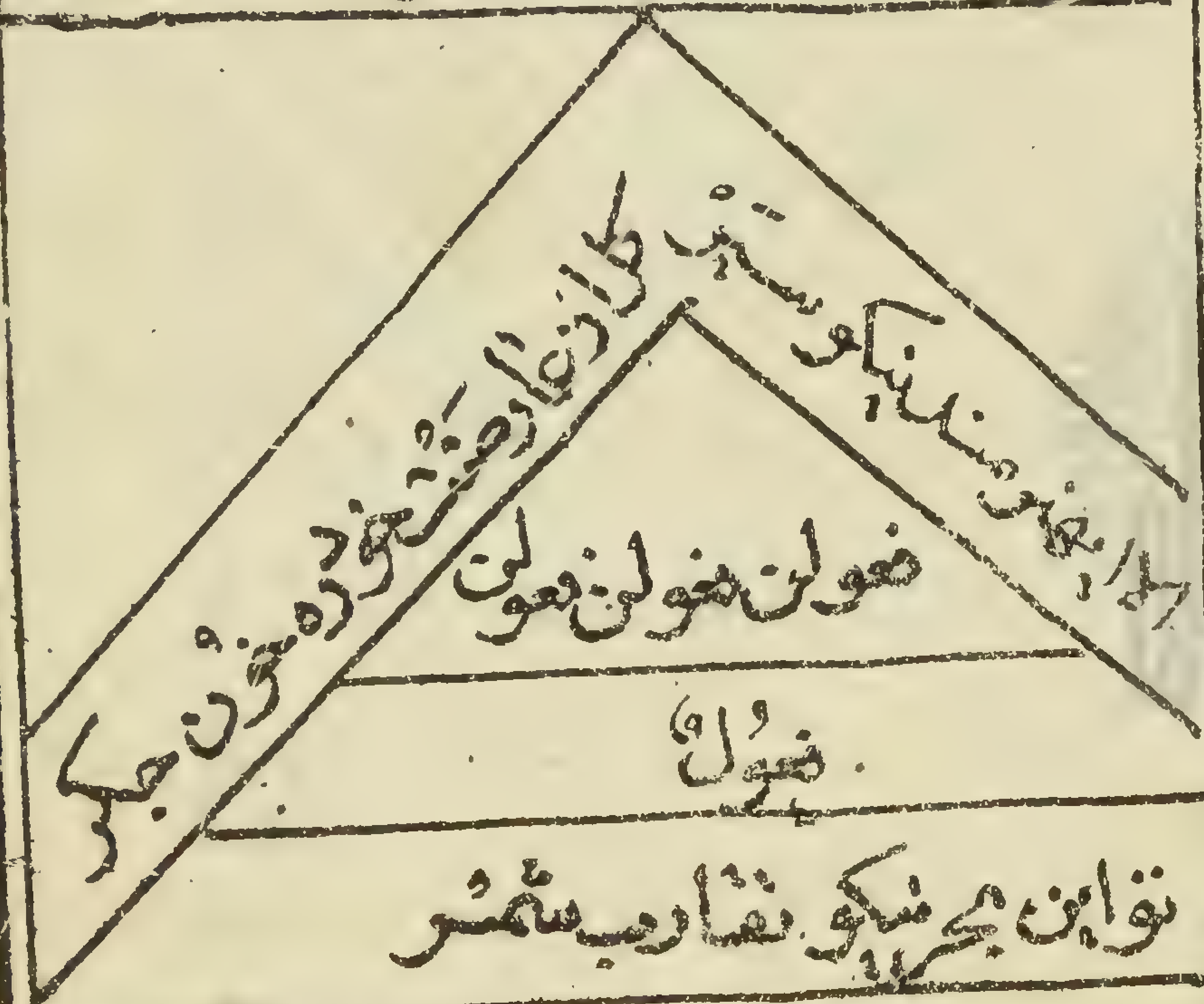
نعیب بفتح نون و كسر عین مهمله صدای كلاغ
طنین بفتح طاء مهمله صدای مگس نباح بضم نون
و باء موحده صدای سگ عوا بضم عین مهمله
صدای كرك و شغال و سگ

هدیر با نك كبوتر صریر با نك قلم
ضبح با نك دد و بر عو عو است با نك او

هدیر بفتح هاء و كسر دال مهمله صدای كبوتر

صریر بفتح صاد مهمله صدای قلم در وقت نوشتن
ضباح بضم ضاد معجمه صدای دد و باء و عوعو بفتح
واوین و سكون عین اولی صدای شغال و كرك

القطعة الاربعون



وجیز و ملخص بود مختصر
سوی حجز نغم اری الا مكره

وجیز بفتح واو و كسر جیم معجمه و زای معجمه و ملخص
بخاء مشدده بفتح خاء مختصر و كوتاه شده

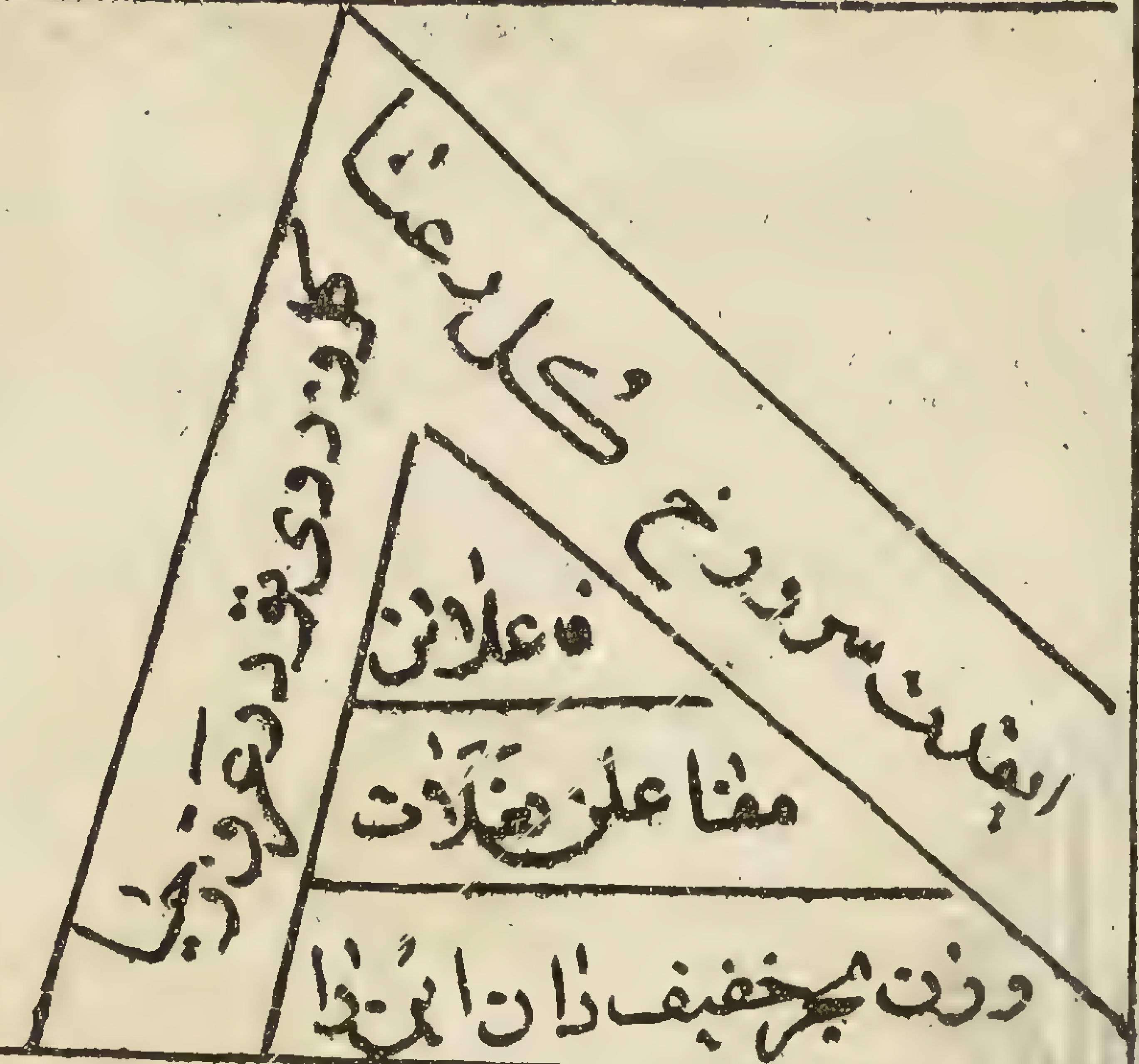
سوی بکسر سین مهمله و فتح و قصر بمعنے جز
چنانکه گوئے همه کار را کنم جز این کار را نعم
بفتح نون و عین مهمله بمعنی آری لا بکسر همزه

ولام مشدده بمعنے مگر

کأیّ و کأیْ و کیٍّ و کاءٍ
و کاءٍ بمعنی کم اند در خبر

کایّ بفتح کاف و همزه و تشدید باء مکسوره
منونه و کای بفتح کاف و سکون همزه و کسر
باء منونه و کیّ بفتح کاف و تشدید یاء مکسوره
منونه و کاء بفتح کاف و الف خفیفه و همزه
مکسوره منونه این پنج کلمه بمعنے کم خبریه است
که در مقام خبر از عدد بسیارے گویند چنانکه
گوئے کم رجل عندك یعنے چند مرد نزد تو است و
کایّ من قریة یعنے چه بسیار شهرها ئے

القطعة الحادی والاربعون



فرخ و رجله بقلة الحمقاءِ
خرفه دان فرد و منفرد تنها

فرخ بفائین مفتوحتین و خاء معجمه و رجله بکسر
راء بمعنے خرفه است و بقلة الحمقاء نیز گفته اند
فرد بفتح فاء و سکون راء و دال مهملتین و منفرد
بضم میم تنها بودن هر چیز است

معنا لنف دفوح کرمی

ز مهر پیداست و برد و قر سرما

مهمان بفتح میمین و سکون عین ادالی دد ذو
بکسر ذال مهمله و سکون تاء ساکنه و همزه و حر
بفتح حاء و تشدید راء مهمله یعنی گرما است و قر
بفتح زاء معجمه و برد بفتح باء و سکون راء و دال
مهملتین و قر بضم قاف و تشدید راء مهمله یعنی سرما

ورد گل از هند با کاسنی
ارج و طیب عبق بو یا

ورد بفتح واو و سکون راء و دال مهملتین گل آ
هندبا بکسر هاء و سکون نون کاسنی ارج بفتح همزه
و راء مهمله و سکون جیم معجمه و طیب بطاء مهمله
و تشدید یاء و عبق بفتح عین مهمله و کسر باء
موحده و سکون قاف بوی خوش کردن

نعم و وحش چارپا و سبع

دد و جبانه دشت دار سرای

نعم بفتحتین نون و عین مهمله و وحش بفتح واو و سکون
حاء مهمله و شین معجمه یعنی چارپا سبع بفتحتین مهمله
و ضم باء موحده دیگر هر حیوان درنده است
جبانه بفتح بفتح جیم و تشدید باء موحده دشت
صحرا دار بدال مهمله خانه

عجز است و ورک چه ردف سرین
مثل کفو است شبه و ند همتا

عجز بفتح عین مهمله و ضم جیم معجمه و سکون زاء معجمه
و ورک بفتح واو و کسر راء مهمله بالای ران
تا بمیان که سرین گویند مثل بکسر میم و سکون
ثاء مثلثه و کفو بضم کاف و سکون فاء و واو
شبه بکسر شین معجمه و سکون باء موحده
و ند بکسر نون و تشدید دال مهمله ابن جمله

بمعنی همتا است   و منا شد

ناس و انس و اناس آدمیان

پدر و مادر آدم و حوا

ناس و انس بکسر همزه و اناس بفتح همزه آدمیزاد

تمت بعون الله تعالی

در ذکر بعضی از قطعات
از ملحقات

در اسامی سیارات سبعه

قمر است عطارد و زهره

شمس و مریخ مشتری و زحل

در اسامی بروج

برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت

چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

در بیان لف و نشر مرتب

لف و نشر مرتب آن را   دان

کرد و لفظ آورند و دو   معنی

لفظ اول بمعنی   اول

لفظ ثانی بمعنی   ثانی

در ذکر اسامی سالهای ترکان
بلغه ترکی

سیچقان اود و بارس را بدان

پس توشقان و لوی و ایلان دان

یونت و قوی است بعد از آن بیچی بل

پس تخاقوی ایت و تنکوز خوان

در بیان ایام منحوسه

هفت روزی نحس باشد در مهی

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج سیزده با شانزده

بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج

در اسامی شهور عربیة

ز محرم چه کذشتی چه بود ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب است از پی شعبان رمضان شوال

پس ز ذیقعده و ذیحجه بکن نیک نظر

در بیان انکه قمر هر روزی در چه برجست

ابجه از ماه شد مضاعف کن دوی

